

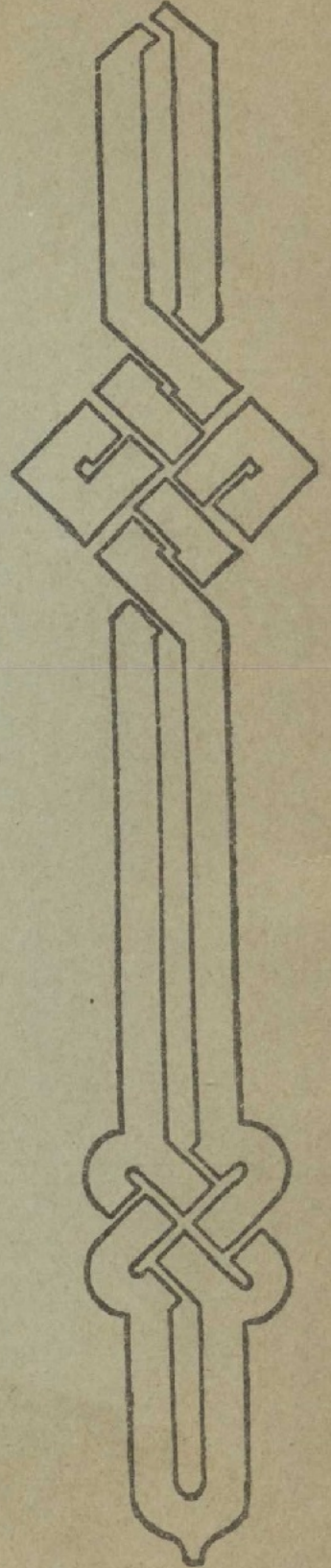
انتظار عصر حاضر از ؛

# زن مسلمان

جبر تاریخ

بضمیمه ؛

دکتر علی شریعتی



تحریر: دکتر علی شریعتی  
دہلی

انتظارِ عصر حاضر از

زنِ مسلمان



امشب قرار بود که متن سخنرانی را جناب آقای خامنه‌ای بعهد داده داشته باشند که در این رشته کار کرده‌اند و مرد آگاهی هستند. ولی متأسفانه برای ایشان امکان شرکت در این برنامه پیش نیامد. و من می‌خواستم در مقدمه سخن ایشان چند پیشنهاد عملی مطرح کنم. پیشنهاد عملی باین معنی که سخن گفتن از حقوق زن، شخصیت زن، نقطه نظر اسلام درباره زن یک مسئله است و عمل کردن بآن و بر اساس ارزشهایی که معتقدیم که اسلام قائل است، حقوقی که معترف است، نظام اجتماعی و زندگی‌مان را تطبیق بدهیم مسئله دیگری است. ولی غالباً ما به همین اکتفا می‌کنیم که مثلاً اسلام درباره علم خیلی تکیه می‌کند و این همه ارزش برای علم قائل است و یا اینکه در باره حقوق انسان یا حقوق زن اینهمه تکیه شده و یا این حقوق مترقی وجود دارد. ولی متأسفانه از این ارزشها و این حقوق، انسان امروز و مسلمان امروز استفاده نمی‌کند. وقتی میشود از آنها استفاده کرد که بر اساس آگاهی‌هایی که پیدا می‌کنیم عمل هم بکنیم. و بسیارند در اسلام کسانی که می‌دانند در اسلام زندگی، جامعه، روابط اجتماعی، حقوق زن، حقوق فرزند و یا حقوق خانواده چیست، اما در عمل تابع سنتهای غیراسلامی کهنه هستند حتی گستاخی آنرا ندارند که بر اساس ارزشهای اسلامی زندگی خود را تغییر دهند. اینست که در مرحله حرف باقی می‌مانیم. باید کار کنیم و هر نظری و هر بحث —

علمی‌ای را که دربارهٔ اسلام مطرح می‌کنیم با پیشنهاد های عملی تکمیلش کنیم . که اکنون در شرایط فعلی چگونه می‌شود باین حقوق ، باین ارزشها و باین دستورها عمل کرد . این است که همیشه باید بعد از طرح یک مسئله ، این سؤال مطرح بشود که برای پیاده کردن آن چه باید کرد .

باین مسئله می‌خواستم بپردازم ، اما این بحثی است که بعنوان مقدمه‌ای بر طرح علمی و یک بحث علمی مفید است و در این شب فقط طرح چند پیشنهاد عملی و اکتفا کردن به وجههٔ عملی کار بنظر من احساس و نیاز عموم را اشباع نمی‌کند ، اینست که من از طرفی ناچارم از موضوعی که برای عنوان کردن در این جلسه در فکر خودم مطرح کرده‌ام صرف نظر کنم و از طرفی نه آمادگی و نه شایستگی طرح عملی مسئله را دارم ، بخصوص که امشب شب بزرگی است . شبی است که به خاطر فاطمه و بیاید بود زندگی او ، شخصیت او ، رسالت او و مرگ او عده‌ای از عاشقان خاندان او و معتقدان راه او گرد هم آمده‌اند و به هر حال متوقعی‌اند که از او سخن گفته شود . من آنچه را در این رشته می‌دانستم سال پیش در چنین شبی مطرح کردم که غالباً شاید شنیده باشید و بعد هم اضافاتی کردم و یک شرح حال تحلیلی در بارهٔ زندگی زندگی حضرت فاطمه و نقش اجتماعی او نوشتم که بنام "فاطمه فاطمه است" از طرف حسینیه ارشاد چاپ شده است .

اینچه را که امشب می‌خواستم بطور کلی عرضه کنم نه یک بحث — دقیق فنی علمی است و نه یک طرح پیشنهادی عملی . بلکه طرح کلی مسائلی است که امروز در زندگی ما مطرح است . از آن نوع که در مقدمهٔ "فاطمه فاطمه است" عنوان کرده‌ام .

مسئله حقوق زن و نقش زن در طول تاریخ، در همه حال یک مسئله<sup>۶</sup> علمی و فکری بوده، مذاهب مختلف، فلسفه‌های مختلف، نظام‌های اجتماعی مختلف جنبه‌گیری مختلفی در این باره داشته‌اند. امروز، بخصوص از قرن ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و بالاخص بعد از جنگ بین‌الملل دوم، مسئله خاص حقوق اجتماعی و ویژگی‌های انسانی زن، در مجامع علمی و همچنین در جریان‌ات اجتماعی و سیاسی جهان بشکل یک حادثه و یک تکان شدید روحی و بشکل یک بحران انقلابی مطرح شده است. جامعه‌های سنتی، جامعه‌های تاریخی و جامعه‌های مذهبی، چه در شرق و چه در غرب، چه جامعه‌های دینی و چه جامعه‌های قومی، چه بدوی و چه متمدن، چه مسلمان و چه غیر مسلمان در هر حدی از مرحله تکامل اجتماعی و فرهنگی و مدنی که باشند، خود بخود مستقیماً تحت تاثیر این اندیشه‌ها و این جریان‌ات فکری و حتی واقعیات نوین اجتماعی قرار گرفته‌اند.

متأسفانه بحران، آنچنانکه در غرب آغاز شده و قدرت‌های نیرومند حاکم بر قرن بیستم تقویتش می‌کنند در سراسر جامعه‌های بشری و در همه محدوده‌ها و حتی حصارهای بسته مذهبی و سنتی شیوع پیدا کرده است و کمتر جامعه‌های سنتی، فرهنگی، تاریخی و یا حتی مذهبی هستند که بتوانند در برابر این سیل مهاجم فراگیرنده و تغییردهنده درست ایستادگی کنند.

غالباً مقابله با این مدرنیسم خاصی که بنام آزادی زن مطرح شده، بشکل تکیه کردن به سنت‌های کهنه و یا بشکل مقاومت و معارضه متعصبانه و کور، انجام شده و این است که نتوانسته‌اند در برابر این تغییرات و در برابر این حمله مقاومت کنند و از هجوم و پیشروی آن—

بکاهند . گروه دیگری که اکثریت دارند و بیشتر تحصیل کرده های جدید بیشتر شبه فرنگی هایا بقولی شبه روشنفکران ، در این جامعه های عقب مانده این بحران را با شدت، استقبال کردند و خودشان یکی از قوی ترین عوامل توسعه و تقویت این دگرگونی شدید و ویران گر بودند بنابراین در جامعه های سنتی مذهبی و از آن جمله در جامعه های اسلامی بر خورد در برابر هجوم مدرن مآبانه آزادی زن - به آن معنایی که غرب اعلام کرده بود - از هر دو جناح ، تقویت کننده ، پذیرنده و تایید کننده بود ، هم جناح شبه روشنفکر و مدرن جامعه های اسلامی و یا غیر اسلامی در شرق ، که آنرا بعنوان سمبل تمدن جدید و بعنوان پیشرفت و روشن گری و روشنائی پذیرفته و هم جناح های سنتی و کهنه که با مقاومت های ناشیانه و مقابله گویی های غیر علمی و غیر منطقی و به صورت غیر مستقیم زمینه را در داخل این جامعه ها برای تقویت آن فکر و پذیرش هر چه بیشتر این بحران آماده کردند ( این یک قانون عمومی است مثل اینکه وقتی بنزین در خانه ای ریخته میشود و مشتعل میشود ، اگر از یک گوشه کسانی عجولانه و نا پخته و غیر منطقی کوشش کنند که آتش را خاموش کنند ، اینها بیشتر به توسعه هر چه بیشتر این مشعله و این آتش کمک می کنند ) ، این است که غالباً این مقاومتها ، در برابر غرب بصورت ناشیانه ای آنچنان شکل گرفته که زمینه را برای پذیرش جامعه و ایجاد عقده در درون این جامعه ها و ایجاد عکس العملی که نتیجه اش استقبال از دعوت غرب بوده ، مساعد کرده است . بسیار کمند جامعه هایی که توانسته اند در برابر دعوت جدید غرب خوب بایستند ، خوب عکس العمل نشان بدهند و آگاهانه شکل زندگی خودشان را انتخاب کنند .

یکی از عوامل بزرگی که می‌تواند جامعه‌های شرقی را در برابر هجوم فکری و فرهنگی غرب که یکی از وجوهش زندگی زن و وجه زن‌مدرن است - توانائی مقاومت ببخشد، داشتن فرهنگ غنی، تاریخ پراز زیبایی و تجربه، و ارزش و عقیده و همچنین داشتن حقوق انسانی مترقی و بالاخص داشتن چهره‌های بسیار رشکوه و کامل انسانی در مذهب و در تاریخ آن قوم است. و خوشبختانه از این جهت، جامعه‌های اسلامی اگر چه نتوانستند آگاهانه در برابر هجوم استعمار غربی بایستند ولی از نظر نیرو و امکانات فرهنگی دارای تاریخ و فرهنگ و مذهب بسیار مترقی هستند که میتوانند با تکیه به آن و احیاء آن و با رواج ارزش‌های انسانی موجود در فرهنگ شان و در گذشته شان نسل جدید را بتوانائی مقاومت در برابر غرب ببخشند و در این زمینه خاص که موضوع سخن ماست بزرگترین سلاح برای مبارزه با تحمیل ارزش‌های غربی، و بزرگترین وسیله برای ایجاد مقاومت آگاهانه در نسل جدید جامعه‌های اسلامی در برابر دعوت غرب، داشتن چهره‌های بسیار ممتاز و شخصیت‌های نمونه متعالی زنده در تاریخ و در مذهب اسلام است، که اگر این چهره‌ها دقیقاً شناخته بشوند و دقیقاً تصویر شوند و این شخصیت‌ها درست، عالمانه و آگاهانه با بینش علمی و نو، باز شناسی شوند و یادشان احیاء شود و دو مرتبه شخصیت و رسالتشان طرح شود نسل جدید احساس خواهد کرد که برای نجات از سنت‌های کهنه، و زن جدید، و برای رهایی از سنت‌های انحرافی و ارتجاعی، لزومی ندارد که بدعوت‌های منحرفانه غرب بنام مدرنیسم پاسخ مثبت بدهد بلکه خود الگوهای بسیار متعالی برای پیروی و برای خود سازی دارد و در راس همه این تصویرها و در بالای همه این نمونه‌ها

متعالی فاطمه قرار دارد . آنچه که مهم است و آنچه که تلاش ما همه موقوف به آن است اینست که این مسائل مربوط به زن ، مربوط به علم ، مربوط به جامعه ، مربوط به فرم زندگی ، مربوط به روابط طبقاتی ، مربوط به بینش علمی ، و مربوط به جهان بینی ، همه در اسلام مطرح است . پس کوشش ما در این است که ببینیم امروز برای حل مشکلاتمان و پاسخ گوئی به سئوالات این زمانمان و برای در گیریهای فکری که اکنون داریم و نیازهایی که اکنون حس می کنیم چگونه میتوانیم این ارزشها را و این درسها را بفهمیم و نیز چگونه میتوانیم آنها را تحقق ببخشیم و ازشان بهره بگیریم . هدف اساسی کار ما اینست .

مسئله چگونه فهمیدن است . اهل بیت در نظر همه روشنفکران کشورهای اسلامی – بخصوص شیعه که چهرهء شدید تر و روشنتر و مشخص تری از آنان دارد – منظر تجلی عالی ترین و برترین ارزشهای انسانی و اسلامی بوده است . چون اهل بیت و این ارزشها فقط منحصر به یک قوم خاص نیست ، نه تنها منحصر به ما نیست و نه تنها همهء مسلمانهای امروز – که دورهء تبلیغات زهر آگین دستگاههای خلافت گذشته است ، همه بسادگی میتوانند ببینند که نمونه های متعالی از یک خانهء کوچک که از همهء تاریخ بزرگتر است . بیرون آمده اند ، نه تنها همه معترفند بلکه هر کس به آن اندازه به ارزشهای مرقی انسانی – معترف است که تابلو بودن و سرمشق بودن این خاندان را بابعاد گوناگون و چهره های مختلفی که این بیت را ساخته اند معترف است . این ارزشها بالاتر از ارزشهای فرقه ای و تاریخی و قومی خاص است . ارزشهای متعالی و ماورای تاریخی و ماوراء فرقه ای و انسان نمونه ای همیشگی است . بنا براین هر کس که انسان است . برای

آنان حرمت قائل است و هر کس ارزشهای انسانی را آگاهست و هر کس تعهد یک روشنفکر انسان را در دنیا دارد، به ارزشهایی که این خانه در صحنه تاریخ بشری خلق کرده معترف و متعهد است. اما مسئله چگونه فهمیدن است. مسئله این است که وقتی که مثلا شرح حال فاطمه را تکرار می‌کنیم چگونه از حال او، از کار او و از نقش اجتماعی و فکری و مذهبی او درس بگیریم و بیاموزیم. و بعنوان راهنمایی در زندگی خود و گروه خود و جامعه خود از آن بهره بگیریم این مسئله، مسئله اساسی است. چگونه فهمیدن. همه تلاشهای روشنفکر متعهد این جامعه باید امروز در مسیر خوب فهمیدن فرهنگ شیعی و مذهب شیعی و خوب فهمیدن تاریخ اسلام و مذهب اسلام قرار بگیرد. خوب فهمیدن، این کلید نجات همه ماست. و از جمله خوب فهمیدن فاطمه.

بعد از جنگ بین الملل دوم مسئله زن بصورت حساسترین مسئله و بصورت حساس تر از همیشه در غرب مطرح شد. بخاطر این است که یکی از عللش خود جنگ بین الملل دوم است - جنگ بین الملل دوم، روابط خانوادگی را متلاشی کرد. این جنگ ارزشهای سنتی و ارزشهای مذهبی را و مراسم و رسوم و اخلاق و معنویت اجتماعی را در هم ریخت. و بعد ویرانگری همه چیز در دوره جنگ همانطور که منحنی قساوت، جنایت، تجاوز و قتل و قربانی شدن همه چیز بالا - می‌رود، از نظر فکری و اخلاقی نیز تاثیر بسیار انحرافی در نسل بعد از جنگ دارد. بطوری که امروز غرب بعد از آنکه یک ربع قرن از جنگ گذشته هنوز آثار شوم آنرا در روح و فکر و حتی هنر و فلسفه امروز حس می‌کند. کسانی که پیش از جنگ بین الملل دوم آلمان و فرانسه را

دیده‌اند حتی آمریکایی‌ها دور از جنگ را دیده‌اند و بعد از دوره‌ی جنگ نیز رفته‌اند. احساس می‌کنند که در این فاصله بیش از چندین قرن گوئی گذشته است. و ناگهان همه چیز، در یک نسل فرو ریخته است. بنابراین یکی از آثار طبیعی انحرافهای ناشی از جنگ مسئله فرو ریختن ارزشهای اخلاقی بود که همواره زن حامل آن بود.

اما پیش از این غرب با مبارزه همه جانبه از نظر فلسفی، فکری و اجتماعی و تولیدی و از نظر تمدن و فرهنگ که با مذهب قرون وسطایی، کلیسا، یعنی مذهب کاتولیکهای حاکم در غرب و خود بخود همه قیدها، حدود و ارزشهای اخلاقی و فکری اعتقادی که کلیسا بنام دین از آنها دفاع و حمایت میکرد، در افتاده و آنها را نابود کرده بود. و در مسیر پایگاههایی که کلیسا بنام دین از آنها دفاع میکرد و همواره مذهب نگاهبان بود، ارزش و حقوق و شخصیت معنوی و اجتماعی و انسانی، زن بود که همراه با قید و بندها و سنتهای ضد زن و انحرافی، که همه در یک آمیخته‌ای بنام سنت مذهبی، در غرب وجود داشت مجموعاً کلیسا بنام دین از همه آنها دفاع میکرد. بعد از رنسانس و بعد از رشد بورژوازی، و انقلاب بورژوازی، فرهنگ بورژوازی که فرهنگ آزادی فردی است بر کلیسا پیروز شد. با این پیروزی بر حاکمیت حقوقی و اخلاقی و روحی و علمی کلیسا و مذهب خود بخود این پایگاه هم در مسیر حمله بورژوازی نابود شد. و نتیجه اینکه همه قیدها و ارزشها و حتی سنتهای انحرافی یا سنتهای انسانی و ارزشهای مثبت و منفی درباره زن که مجموعاً بنام دین از آنها حمایت میشد، در برابر رشد بورژوازی و فرهنگ بورژوازی فرو ریخت. و ناگهان مسئله آزادی جنس، مطرح شد و در این شعار آزادی جنسی، چون زن همه محرومیتها

وقیدهای ضد انسانی خودش را هم میدید که دارد از بین می رود  
آنها بشدت استقبال کرد تا مسئله وارد قلمرو علم شد. و همانطور که  
در درس اول تاریخ ادیان گفته ام، آنچه که علیه مذهب در دنیا—  
جدید مطرح شده و بنام نظریه علم و بینش علمی علیه مذهب امروز  
مطرح شده بینش بورژوازی است و علم بعد از قرون وسطی، که در  
خدمت کلیسا بود، بر خلاف ادعای امروز آزاد نشد— از قید کلیسا  
آزاد شد و به قید بورژوازی رشد یافته حاکم امروز درآمد. و اگر  
امروز می بینیم بنام علم یا مذهب و ارزشهای اخلاقی، مخالفت میشود  
این علم نیست که مخالفت می کند، در این بت علم و در این قیافه<sup>۴</sup>  
گوساله<sup>۴</sup> زرین علم سامری بورژوازی زرساز زرگراست که بانگ بر میدارد  
چنانکه در قرون وسطی هم این فتودالیه بوده که از این سنتهای  
اجتماعی، — اخلاقی اشرافیت فتودالیه<sup>۴</sup> شوالیه بازی حمایت میکرد  
و آنها را پی گیری میکرد و نامش را دین و مذهب گذاشته بود و  
مسیحیت، نه آنجا مسیحیت بود که از فتودالیه دفاع میکرد و نه اینجا  
نظام بورژوازی است و روشنفکرانی که مبنای تحولات اجتماعی را در  
اقتصاد و دز زیر بنای مادی اجتماعی می دانند، بهتر میتوانند منطق  
مرا بپذیرند. تا فرید آمد، که یکی از همین گوساله های بورژوازی—  
است و در درون این گوساله علم است، باز بینش و روحیه<sup>۴</sup> آزادی  
طلب بورژوازی است که بانگ بر میدارد، مکتب علمی سکسوالیته را بنیاد  
نهاد: اصالت جنسی! طبقه بورژوازی اصولا طبقه<sup>۴</sup> پستی است  
بر خلاف فتودالیه که یک نظام ضد انسانی است اما باز به هر حال  
ارزشهای عیاری و اخلاق نجیب زادگی را تقویت می کند، گرچه این  
اخلاق هم یک اخلاق انحرافی است، اما بورژوازی یک بینش چاربولی،

دارد که همه ارزشهای متعالی، انسانی را نادیده میگیرد، جز پول و آنهم پول چهارپولی این است که عالمی که در دوره حکومت بورژوازی و رشد روحیه بورژوازی می‌اندیشد و تحقیق علمی هم نمیکند وقتی میرود توی اقتصاد، مجموعه ارزشهای فرهنگ، معنوی و فداکاری - انسان، شهادت، نبوغها، قهرمانیها، صبرها و مبارزات و احساسات، عواطف، هنر و ادبیات، همه را روی اقتصاد بمعنی لخت و عریان و پست معامله و مصرف می‌آورد. و آنکه وارد رشته روانشناسی یا انسان‌شناسی میشود همه ابعاد، جلوه‌ها و تجلی‌های روح اسرارآمیز و عمیق انسان را که مذهب بنام روح خدائی و استعداد ماورائی و خدائی انسان تلقی می‌کند، بلکه این همه را جلوه عقده‌های گوناگون سرکوب شده جنسی می‌نامد و نبوغ را دیوار بدیوار جنون و همه تلاش‌ها، کوششها، عقیده‌ها و مقاومتها، پی‌گیرها را بازشدن عقده‌های محبوس و سرکوب شده جنسی و همه احساسهای لطیف انسانی را حتی نوازش مادری، کودکش را و پرستش انسان معبودش را همه را در رابطه مسائل جنسی نگاه میکند.

یکی از استادان آمریکائی به مشهد آمده بود، نزد کترایش را راجع به جامعه‌شناسی فرهنگی می‌نوشت. فارسی خیلی خوب یاد گرفته بود و چندین بار آمده بود اینجا، دکتر در رشته ادبیات فارسی بنویسد. خیلی تحت تاثیر عرفان ایران قرار گرفته بود ولی زیاد به حافظ تکیه میکرد. گفتم که مولوی که استاد بزرگتر همه است، چرا به او توجه نداری؟ گفت او انحراف جنسی داشته است! گفتم چه انحرافی؟ گفت در رابطه‌اش با شمس تبریزی از همین غزلهایی که سروده معلوم میشود. خودش هم اعتراف کرده، گفته که:

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوشحالان شدم  
بعد : از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند ، . . .  
معلوم میشود که انحراف داشته‌بود داستان نی ، و خود نی را که مثال  
می‌زد ، همان طور توجیه میکرد ، که داستان عطار را با نظریهٔ تعبیر  
خواب فروید توجیه می‌کنند . اشخاصی که وارد هستند می‌دانند که  
من چه می‌گویم .

فروید در بورژوازی جدید ، علی‌رغم همهٔ اخلاقیها ، همهٔ ارزشهای  
انسانی ، و همهٔ جلوه‌های متعالی روح بشری بسیج شد و اسمش را  
گذاشت واقعیت‌گرائی ( رئالیسم ) ، و این رئالیسم را از قول بورژوازی  
تعریف نمی‌کند ، از قول عالم ، فیلسوف ، روان‌شناس و انسان‌شناس نقل  
می‌کند . همهٔ اینها از اعضای وابستهٔ همین طبقه هستند . همه  
اینها آدمی را در یک حد حیوان جنسی ، و حیوان اقتصادی خلاصه  
کرده‌اند ، و این است که بورژوازی که همه چیز را مسخ کرد ، خودش  
جای همهٔ مذہب‌ها ، همهٔ مکتبها ، همهٔ فرهنگها و همهٔ ارزشهای  
انسانی یک مذہب ساخت ، یک مکتب ساخت ، یک معبد ساخت و یک  
پیامبر برای انسان‌های مفلوک این قرن ساخت که هم باید قربانی  
او باشند . و این پیغمبر بورژوازی اسمش فروید بود ، و مذہبش —  
جنسیت ، و معبدش فروید یسم و نخستین قربانی‌اش که در کنار این  
معبد ذبح شد ، ارزشهای انسانی زن بود .

اینست که ما چون در شرق هستیم همیشه از استعمار غربی ،  
سخن می‌گوئیم و این امر محتاج به توضیح است استعمار غربی ، باین  
معنی نیست که غرب ، شرق را استثمار و یا استعمار می‌کند . بلکه یک  
قدرت و یک طبقهٔ جهانی وجود دارد که هم شرق و هم غرب را ،

استثمار می‌کند . اگر فرصت می‌بود می‌گفتم که این قدرت توده‌های مردم خود اروپا را بیشتر از توده‌های مشرق زمین مسخ کرده و به استعمار و بیگاری و بیچارگی کشیده و می‌کشد . عوامل گوناگونی که این قدرت حاکم بر جهان بر می‌انگیزاند تا کشورهای شرقی و جوامع شرقی و نسل جدید کشورهای اسلام را سرگرم کرده و به مسائل انحرافی ، حساسیتهای جزئی ، مسائل داخلی ، شایعه سازی ، تفرقه اندازی ، ایجاد بد بینی ، دور خود پیچیدن و بجان هم افتادن بکشاند تا همه از او غافل بمانند . این قدرت در خود غرب نیز برای نابود کردن و تمکین کردن و مسخ کردن توده‌های جوان و نسل انسان دوست خود اروپا هزاران حيله و جنایات بدتر از جنایاتی که بنام استعمار در کشورهای شرق میکند ، انجام میدهد . با وجود این همه کوشش و دستگاههای جاسوسی در دنیا — که پشه را در هوا نعل می‌کنند — می‌بینیم خروارها ، خروار و تن ، تن مواد مخدر از شرق به غرب آزادانه و بر اساس سازمانهای عظیم جهانی که در همه دنیا هواپیماهای شخصی ، کارخانه‌ها ، بندرها ، کشتی‌ها و اداره و مرکزیت دارند ، منتقل کرده و تولید نموده و بفروش می‌رسانند . ولی دستگاههای پلیسی و جاسوسی جهان نمیتوانند اینها را در آمریکا و اروپا و جاهای دیگر دنیا بگیرند ، بخاطر اینکه اینها کالاهائی هستند که نسل انسان دوست و روشن و جوان خود اروپا را نگذارند که بفهمد چه قدرتی بر سر نوشت انسان امروز حاکمست . قدرتی که هم شرق و هم غرب را استثمار میکند منتها رابطه اش را با شرق — ما — بطور کلی رابطه غرب با شرق می‌گوئیم و گرنه هم در شرق و هم در غرب هر دو انسان قربانی این قدرت ضد انسانی حاکمند .

اینستکه یکی از بزرگترین ماده‌هایی که از نظر فکری و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی توسط این قدرت ساخته شده تا روح اجتماعی امروز انسان باشد و جانشین همهٔ روحها و ارزشهای دیگر و جانشین همهٔ بر خورده‌ها و آزادیهای دیگر باشد عبارتست از جنسیت فروید یسم . اینست که بخصوص بعد از جنگ بین‌الملل دوم ناگهان میبینیم که مایهٔ اساسی، هنر جهان و مخصوصاً همهٔ فیلمها (۱) فقط و فقط دو عنصر قرار می‌گیرد .

۱- خشونت

۲- جنسیت

و این هر دو ارمغان جنگند .

بطور تصادفی چند کارگردان و یا پیست نویس باین مسئله پی نبرده‌اند بلکه عمیق‌ترین جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان وابسته باین قدرت جهانی هستند که برای تخدیر اندیشه‌های بشریت از بهترین و قوی‌ترین قدرت تبلیغاتی دنیا که فیلم است استمداد کردند تا همهٔ

---

(۱) فیلم یکی از مهمترین نمونه‌های وابستگی، هنر به سرمایه‌داری غربی است برای اینکه تنها هنر است که نمیتواند بدون سرمایه زندگی کند، غیر از نقاشی است، یک نقاش لات بی پول میتواند آثار بزرگ نقاشی را خلق کند، اما فیلمساز باید در اختیار سرمایه‌های چند میلیونی و چند میلیارد دلاری باشد، خود بخود این هنر در خدمت سرمایه است و بوسیلهٔ مطالعهٔ آن بهتر می‌توان فهمید که این قدرت حاکم بر جهان چه بلائی از طریق هنر بر انسان می‌آورد .

ارزشها را نابود کنند و بجای آن فقط یک مکتب ، همهء مذهبها را نابود کنند و بجای آن فقط یک مذهب ، مذهب و مکتبی را که خودشان میسازند ! جانشین کنند و آن فروید یسم است .

بعد هم این شبه علمای دست سوم و چهارم کشورهای دست سوم و چهارم که خیال میکنند واقعا فروید یسم علم امروز است و واقعا با کشفیات علوم جدید تحقیقات فروید را کشف کرده و ثبت نموده و اثبات کرده اند در این کشورهای عقب مانده بنام روشنفکری و علم امروز روانشناسی امروز بشکل مزدوران بی مزد و رایگان این قدرتها در آمده و بنام علم در بین روشنفکران و نسل جدید ملت های خودشان بلندگوهای مفت و مجانی این دستگا ههای عظیم ضد انسانی میشوند و چه بد بخت متفکرین و روشنفکرانی که برای قدرت سرمایه داری حاکم تبرأ الی الله ، بی مزد و منت و با فداکاری کار می کنند و خیال میکنند که واقعا به انسان ، آزادی و علم کمک می کنند .

پس برای تسلط این قدرت هم غرب و هم شرق باید قربانی شوند ؛ هم قربانی هروئین ، و هم قربانی فروید یسم ، باید این نسل جوان که چون جوان است هنوز در درون فرهنگهای انحرافی پخته نشده منحرف نشده ، انسان است و هنوز در دنیا نفس می کشد و با عاطفه است ، باید متوجه سرنوشت خودش نشود ؛ برای اینکه متوجه نشود ، هرگونه وسیله ای موجه است ، چه بصورت علم باشد چه بصورت هنر ، چه بصورت ورزش ، چه بصورت ادبیات ، چه بصورت تاریخ ، چه بصورت سنت ، و چه بصورت مذهب باشد . بهر شکلی که سرش گرم باشد و از صحنه غایب و متوجه نشود کافی است . و بهترین راهش تخدیر علمی و فکری است و نیرومنتر از همه که زمینهء مساعد در جامعه دارد و

بخصوص متوجه نسل جوان است سکس ! هم منطق علمی دارد و —  
مدرن است و هم زمینه<sup>۶</sup> پذیرش دارد ، و هم بزرگترین نیرو که نسل  
جوان است بزرگترین قربانی این مکتب است . این است که باید همه  
سرمایه گذاریهای فکری ، انسانی ، هنری ، اجتماعی ، سیاسی و مالی  
برای تقویت این مکتب بکار افتد . و می بینیم که با چه سرعتی توسعه  
پیدا میکند .

یک عامل دیگر نیز هست که با این قدرت در دنیا همکاری می—  
کند و بزرگترین همکاریها را هم میکند . در دوره‌ای که فروید یسم نسل  
جوان را و بالاخص زن را مخاطب قرار داده برای "آزاد شدن" ، رها  
شدن و معتقد شدن به اصالت جنسیت ، در همین موقع یک نفر دیگر  
هست که همراه او و همگام او زمینه را برای پذیرش دعوت او حتی  
بیش از همکاران نزدیک او فراهم میکند و آن گروهی است که ناشیانه  
با آن دعوت مبارزه می‌کنند . گروهی که بر اساس تکیه بر سنتهای  
ارتجاعی و انحرافی و غیر فکری و غیر انسانی و با تعصب‌های منحط  
میخواهند خودشان را حفظ کنند . و در نتیجه عقده ایجاد میکنند ،  
اینها به چه صورت با این دعوت کننده<sup>۶</sup> شوم همکاری می‌کنند ؟  
بصورت راندن و بدبین کردن و عقده ایجاد کردن در این نسل  
جوان و بخصوص در این زن که اکنون قربانی، این صیاد بزرگ جهانی  
شده است . وقتی که او زن را به بیرون شدن از خانه دعوت میکند  
این نیز با تحمیل و قید ایجاد کردن و محروم ساختن زن از همه<sup>۶</sup>  
حقوق انسانی و مذهبی بدعوت او کمک میکند و زن را برای فرار کردن  
از خانه و پناه بردن بدامن و دعوت او آماده می‌کند . در دنیا این  
بزرگترین همکار اوست . و آمار نشان داده که این دعوت شوم  
فروید یسم در کشورهای سنتی و جامعه‌های سنتی، که در آنجا زن —

بیشتر محروم بوده ، پیش از جاهای دیگر موفق شده است . راه مبارزه با این بیماری و این خطر جهانی تکیه کردن به تعصب های کهنه ، به قیود و حصار بندیه های سنتی بدور حقوق انسانی زن نیست بلکه یک راه فقط دارد و آن اعطای حقوق انسانی و اسلامی زن است . این تنها راه آن است .

اگر حقوق انسانی، اسلامی زن را به زن دادید او را بهترین عنصر ساخته‌اید تا بهترین قدرت مقاومت علیه این هجوم ، خودش باشد . و اگر ندادید و محروم‌ش گذاشتید بهترین کمک را باین دعوت شوم ابلیسی کرده‌اید و خود نیز از این طریق او را رانده‌اید . بطریقی، که او، او را می‌خواند .

یک بحث اساسی و مهم که معمولاً در ذهن همه ما مخلوط میشود تفکیک دو تا مسئلهء دور از هم است . تفکیک سنت از مذهب . ایندو در طول تاریخ با هم مخلوط میشوند و مجموعه‌ای از عقاید و سلیقه‌ها رفتار و احساسات و روابط اجتماعی و حقوقی را می‌سازند که مجموعاً برای یک جامعه ، مقدس شمرده میشود ، سنت و مذهب هر دو با هم ، حقوق اسلامی ، ارزشهای اسلامی ، دستورهای اسلامی ، قوانین اسلامی ، در هر موردی : اقتصاد ، اجتماع ، زن ، مرد ، خانواده ، همه و حتی نظام اجتماعی ، این ارزشها ، این ماده‌ها ، با ماده‌های سنتی که داخل جامعهء بومی در طول تاریخ ساخته میشود و تولید داخلی جامعه است ، به اسلام مربوط نیست ، سنت قومی است ، سنت کهنه تاریخی است . در طول تاریخ این دو ماده با هم مخلوط میشوند و مجموعاً تعصب ، حمایت از این آمیخته را در جامعه بوجود می‌آورد و روشنفکر که با ماده‌های سنتی، سنتی مواجه است و میخواهد خود

را از آن نجات بدهد با مجموعه<sup>۶</sup> آمیخته<sup>۷</sup> سنت و مذهب مبارزه میکند تا خودش را از هر دو تا نجات دهد. این است که هم کسانیکه - دفاع میکنند، از سنتهای کهنه بجای مذهب دفاع میکنند، وهم کسانیکه با سنتها مبارزه میکنند، در همان حال با ارزشهای متعالی و زنده اسلامی هم مبارزه میکنند؛ طرفین، نه روشنفکر مرفعی مد رن و نه قدیمی مذهبی سنت گرا، هیچ کدام نمی توانند مذهب را از سنت تشخیص بدهند.

چرا میگویم باید تفکیک کرد؟ بخاطر اینکه ما مسلمان هستیم و به این اصل معتقد که حقوق اسلامی، قوانین اسلامی، چون قوانین منبعث از فطرت است. و همان قوانینی است که ساخت دست و اراده خالق قوانین طبیعت است و قوانین طبیعت کهنه نمی شود، بنابراین قوانینی نیز که بر اساس این ناموس کلی خلقت پی ریزته شده باشد - کهنه شدن نیست. بنابراین این ارزشها کهنه نمی شود. اما سنت های اجتماعی، زائیده نظام تولید، نظام مصرف، نظام فرهنگی نو نظام اجتماعی است. این نظام وقتی دوره اش تغییر می کند، تحول پیدا می کند، عوض میشود، کهنه میشود، و منحل میشود، منفی میشود یا مانع ترقی و رشد میشود، و حالت ارتجاعی میگیرد، آنوقت مذهب، که یک پدیده<sup>۸</sup> زنده و جاوید است، و امروز بکار می آید، چون در قالب منحل و جامد و کهنه شده<sup>۹</sup> سنت قرار گرفته نمی تواند نقش مؤثر در زندگی معتقدانش داشته باشد و نمی تواند از خطر هجوم و حرکت جهان مصون بماند و خودش را در هر قرنی و نسلی زنده و حاضر و مؤثر نشان بدهد.

روشنفکر آگاه یک سنت شناس، تاریخ شناس، اسلام شناس و زمان شناسی است که بزرگترین رسالت فرهنگی اینست که اسلام را بعنوان

یک محتوی همیشه زنده از توی قالبهای سنتی دهنه که از اسلام، نبوده ، متعلق به زندگی بومی یک ملت بوده، خارج کند و دور سازد . این این قالبهای سنتی است که باید شکست و نابود کرد و قالبهای جدید و متناسب با زمان و نیاز زمان ساخت . و این محتوای همیشه زنده و همیشه متحرک و همیشه تکامل بخش اسلامی را باید متناسب با هر نیازی و هر زمانی حفظ کرد . و من بعنوان تجربه ، نه تحقیق علمی، تجربه<sup>۶</sup> حسی، عرض میکنم : که روشنفکرترین بینش های مرقی و عصیانی و حتی آشوبی ، اگر در برابر ارزشهای عریان و خالص اسلامی دور از سنتهای جاهلی و بومی و قومی و موروثی عرضه بشوند بیشتر و زودتر از هر کسی در برابرش تسلیم می شوند .

چهره<sup>۶</sup> فاطمه چهره ایست که اگر درست ترسیم شود . اگر آنچنان که واقعا بوده ، آنچنان که واقعا می اندیشیده ، سخن می گفته ، زندگی میکرده ، آنچنان که در مسجد نقش داشته ، در شهر نقش داشته ، در خانه نقش دیگری داشته ، در زمان نقش دیگری دارد . در مبارزه<sup>۶</sup> — اجتماعی نقش دیگری دارد ، در اسلام نقش دیگری دارد ، در تربیت فرزند نیز نقش معجزه آسای دیگری دارد ، آنچنانکه بوده ، همه در ابعاد بزرگ ماوراء<sup>۶</sup> ماوراءش برای این نسل تصویر و معرفی بشود ، نه تنها مسلمان بلکه هر انسان دوستی که وفادار به ارزشهای انسانی و معتقد به آزادی حقیقی است ، انسان است و زن است و آنرا بعنوان بزرگترین تصویر و بزرگترین الگو برای پیروی امروز خواهد پذیرفت .

من دید ، ام که چنین قضاوتی کرده اند . کسانی که حتی احساسات مذهبی هم نداشته اند ، جامعه<sup>۶</sup> مذهبی آنها را بعنوان مذهبی نمی شناسد ، و حتی کسانی که از مذهب بری شده اند در برابر تصویر در<sup>سنتی</sup>

از هر یک از خاندان پیغمبر که قرار گرفته اند، در برابرش خضوع کردند. و این نشان می‌دهد که اینان واقعا زنده‌اند.

وقتی می‌گوئیم اسلام زنده است، هم بعنوان مجموعه‌ای از افکار و عقایدش زنده است، هم بعنوان قوانین و اصول اجتماعیش زنده است و هم جهت آن وهم آد مه‌ای مسطوره و نمونه‌ای که ساخته و نشان داده زنده است.

کدام جامعه بشری است - در هر شکل تولیدی، در هر نظام اجتماعی و در هر مرحله فرهنگی - که تصویر زیبای حسین را ببیند و او را بعنوان جاویدترین انسانی که همیشه لیاقت این را دارد که انسان همیشه دنبالش برود و ستایشش کند و پیروی کند شناسد؟ و کدام زنی است - در هر مرحله و تیبی و در هر نظامی و در هر نوع عقیده‌ها خاص فرقه‌ای و مذهبی یا اجتماعی - که بارزشهای جاوید زن و به ارزشهای متعالی زن بصورت ایده‌آل معتقد است و زینب را در کربلا در دربار یزید، توی اسارت، در آن دوره سخت بعد از شهادت همه کس ببیند و او را بعنوان مظهری از رهبری اجتماعی و انسانی و مترقی زن همیشه قبول نکند؟ و اینست که ما بینیم اینها هم زنده‌اند اینها هم اسلام مجسم هستند، اینها هم برای همیشه و برای هر نظامی و برای هر جامعه‌ای باید زنده باشند، زنده بودن یعنی اثر بخش بودن، یعنی راه حل نشان دادن، یعنی جهت را نشان دادن، یعنی معالم الطریق بودن، برای راه بشریت در هر نژادی و در هر دوره‌ای، و در هر زمینی.

ولی متأسفانه سنت را با مذهب در آمیخته ایم. گروهی مجموعه سنت و مذهب را که یکی از آنها جاوید است و دیگری متغیر، یکی

برای همیشه است و دیگری برای یک نظام اجتماعی خاص بومی و قومی ، یکی موروثی است و دیگری وحی است و الهام ، یکی تولید شده از روابط اجتماعی و اقتصادی است و دیگری منبعث از بعثت ، اینها را با هم در آمیخته اند و این محتوی را در قالب زندگی موروثی و بومی خود ریختیم و پسند عامیانه و منحط جاهلی ریخته و از مجموعش بنام دین دلاء کنند . و آن روشنفکری که می بیند اینهمه محرومیتها برای زن هست ، و اینهمه حقوق پایمال شده برای زن هست ، و از طرفی قطب مخالف بیش از هر چیز تکیه روی این حقوق و محرومیتها می کند آگاه و ناآگاه به آن طرف که منافع طبقاتی و جنسی و اجتماعی او اشباع می شود فرار میکند و نمیتواند این دورا از هم تفکیک کند . و وقتی مذهبی های یک قومی ، آنانکه با مذهب آشنایند و بدان معتقد ، مذهب را نتوانند از سنت بومی و قومی تفکیک کنند ، میتوان از جوان های روشنفکر مدرن انتظار داشت که وقتی میخواهند با کهنگی مبارزه کنند ، مذهب را از نظام های اجتماعی کهنه شان تفکیک کنند ؟ و اگر مجامع آگاه مذهبی در یک کشور اسلامی ، شخصیت های علمی ، آشنایان به اسلام و حقایق اسلامی ، اینکار را نکنند چه کسی باید بکند ؟ چه قدرتی ؟ چه مؤسسه ای ؟ چه جایی ؟

یکی از معلمین من داستانی نقل میکرد . این معلم کسی بود که علوم قدیمه داشت ، علوم مذهبی معمولی داشت - البته بعد ها متجدد شده بود - این مسئله را مطرح میکرد که وقتی که شناسنامه معمول - شده بود ( او نمیتوانسته تفکیک کند که این بحث مربوط به سنت اجتماعی است و مربوط به اسلام نیست . همین حرف را مطرح میکرد و به اسم اسلام میکوبید . این آدم دانشمند و آگاه و استاد هم بود )!

می‌گفت آنوقت که شناسنامه معمول شده بود مامور شناسنامه برای اولین بار آمد که میخواهیم شناسنامه برایتان صادر کنیم . گفت اسمت چیه ؟ گفتم فلان . گفت اسم فامیل گفتم اسم فامیل چیه ؟ گفت آقا باید فامیل هم داشته باشید . بالاخره دست و پا کردیم و بنا کمک خودش یک فامیل درست کردیم . بعد گفت که خوب اسم مادر من چیه ؟ یک مرتبه اوقات من تلخ شد . مرتیکه نامحرم تو بنام مادر من چه کار داری ؟ من اوقاتم تلخ شد . گفتم که نمی‌گویم ! گفت تو مجبوری بی شناسنامه اگر کسی باشد اصلا وجودش برسمیت شناخته نمی‌شود . گفتم نمی‌گویم به جهنم که شناخته نمی‌شود . من بیایم این کار را بکنم که میخواهم وجودم برسمیت شناخته بشه ؟ اصلا نمی‌خواهم که مادرم برسمیت شناخته شود . من برای همین نمی‌خواهم اسمش اینجانو . شته شود . خلاصه زیاد حرف زد . گفتم که ام‌الله . او هم نفهمید یعنی چه . ام‌الله یعنی کنیز خدا . او هم اسمش را گذاشت ام‌الله در صورتیکه اسم مادر من رقیه بوده . الان توی شناسنامه‌اش ام‌الله است . بعد این را معرفی میکرد ، مطرح میکرد با مسخره و خنده بعد نتیجه‌ای که میگرفت که حال الحمد لله دیدید که شما خانمها و آقایان اینجا راحت نشسته‌اید توی دانشگاه ، تحصیل میکنید ، همه آزادی دارید ، رفیقهاتان ، رفیق پسرتان ، اسم خودش را می‌برد اشکال ندارد . ما اسم شما را می‌گوئیم ، حاضر و غایب میکنیم هیچ اشکالی ندارد . اما آن موقع اینجوری بود در شناسنامه اسم مادر مرا در سن ۸۰ سالگی می‌خواست از بر بنویسد اوقاتمان تلخ میشد ، آنوقت این را بعنوان یک ضربه ای باسلام ، که کهنه است و حافظ کهنگی است و دفاع از تجدد مآبی و این حقوقی که تازه به زن داده شده و باین

شکل تعبیر می‌کرد . بعد همین مسئله را یک بار که با پدرم مطرح کردم گفت این بحث اصلا با اسلام مربوط نیست ، و به سنت هم مربوط نیست ، این مربوط به تو و مامان است . هر کس شناسنامه گرفت اسم خودش را داد ، بهر حال این امه‌الله ، این تعصب از نبرد ن اسم ، اینکه الان اسم دختر را که میخواهند ببرند با اسم برادر میبرند ، - هم شیره مثلا حسن آقا آمدند - همشیره ، این سنت است . این یک سنت ایرانی است و با اسلام ربطی ندارد . دلیل ، اینکه ما توی اسلام ، خانواده پیغمبر داشتیم ، خانواده ائمه داشتیم ، ۲۵۰ سال خانواده امام داشتیم ، تمام این روابط خانوادگی مشخص است هیچ وقت در خانواده علی کسی ندیده و نشنیده و روایت نشده که مثلا حضرت علی . حضرت زینب را همشیره امام حسین خطاب کند . هیچ وقت چنین چیزی نبوده . هیچ وقت ! این یک سنت اجتماعی ایرانی است ! تو که مخالفت میکنی ، باید سنت را از حقوق انسانی اسلام تفکیک کنی . اگر از اسلام سخن میگوئی ، از آفات و ممانت و نه نهایت و کیک توی محله و امثال نباید اسم ببری . اینها مربوط به سنت است . اینها که ملاک حکم مذهبی نیست . از خانواده پیغمبر از طریق - اسلام و از رفتار آنها باید اسم ببری . از این حقوق اسم ببر . اینها رفتارشان معلوم است . اشخاصشان معلومه که کیه روابطشان معلومه که چیه حقوقشان مشخص است .

پیغمبر اسلام با آن قدرت و شخصیت ، کسی که چنان جریزه‌ای دارد که تاریخ مرعوبش است ، در داخل خانه چنان نرم خوست که همسرش بر او گستاخ است و گستاخی میکند . که آدمی مثل عمر ، بعد سرزنش میکند که چرا اینرا اینقدر پرو کرده ای ؟ اجازه بده من

دختر خود را اقلا بعنوان تنبه گردنش را بزنم . و بعد که نمی‌تواند تحمل کند خودش از خانه می‌رود بیرون و در یک انبار خانه می‌کند . این طرز رفتار است . تو آنوقت رفتار فلان عمو را توی محله ، توی خانه همسایهات ، توی خانوادهات ، این را ملاک قرار می‌دهی ؟ بعنوان اینکه اون آقا مذهبی است پس هر رفتاری که میکند رفتار مذهبی است ؟ نه آقا ، او در عین حال که مذهبی است ایرانی هم هست ! باید تفکیک کنی که کدام یگ از آنها سنت بومی است ، کدامیک سنت اسلامی است و کدامش سنت ایرانی برای اینکه بعد که می‌رویم در یک جامعه دیگر اسلامی ، این روابط جور دیگری است .

در خود اسلام و زمان خود پیغمبر رفتار ، چنان انسانی است که برای ما شگفت‌انگیز است . گروهی از دختران مدینه می‌خواهند در جنگ حنین شرکت کنند ( حنین بین جده و مکه است یعنی باید . . ۶۰ تا ۷۰ کیلومتر تا مکه بروند و از آنجا بروند بطرف مغرب ) به آن جنگ می‌خواهند بروند که چند ماه طول میکشد . دختران نوبالغ ۹-۱۰-۱۱ ساله ، مدینه ، ۱۰ الی ۱۵ نفر یک گروه میشوند که بیایند پیش پیغمبر و بگویند ما می‌خواهیم ما را برای خدمت باین جنگ ببری برای پرستاری . و پیغمبر همه اینها را سوار می‌کند و بعنوان یک گروه پرستار جنگ میبردشان .

مسجد النبی یک پایگاه همه کارهای اجتماعی است . هر گوشه‌اش برای یک کار اجتماعی است . یک گوشه اش خیمه رقیه است . رقیه زنی است که بدستور خود پیغمبر و در مسجد خود پیغمبر که معبد اسلام است یک خیمه رسمی زده و آنجا مسئول میشود برای مداوا و بستری کردن بیماران و مداوای مجروحین جنگ . سعد بن معاذ که

در جنگ خندق نیزه خورده بود تا مدت‌ها در همان جا بستری بود تا وقتی مرد. و رقیه همراه چند زن مدتی دیگر بدستور پیغمبر در خود مسجد یک موءسسسه برای درمان و پرستاری بیماران داشت. و این سنت تا قرن‌ها در اسلام وجود داشته است. من در دیوان ابن یمین دیدم که در مدحی که از علاءالدین، حاکم سبزوار میکند، از بیمارستانی یاد میکند که این حاکم در دهی نزدیک سبزوار - قصبه بزرگی است و الآن هم هست - ایجاد کرده و باغی نیز در آنی دارد و میگوید باغ تو مثل بهشت است مثل خلد است و بیمارستانی که آنجا داری. بعد شروع میکند به تعریف از بیمارستان و می‌گوید: دختران دوشیزه را در پرستاری بیماران، آنها که چون فرشتگانند، گماشته‌ای. وقتی که در یک ده کوچک دور افتاده نزدیک سبزوار در قرن ۷ و ۸ بیمارستان نرسینگ رسمی داشته باشد، مسلم است که در ری، طوس، بلخ، بخارا و بغداد بیمارستانها به چه صورت بوده است. و آنوقت ایرانی روشنفکر است، که میبینیم اینجا با تنبور و بوق و کرنا، فلان زن آمریکائی را در جنگ بین الملل اول با اسمان میرساند که او پرستاری را اول بار در دنیا ایجاد کرده است. خوب بتوجه؟ و آنوقت آن فرد دیگر را که از نظر بینش اجتماعی سنتی است، می‌بینیم که با این عمل از بنیاد و ریشه بهر شکلی مخالفت میکند و اسمش را هم دین می‌گذارد. بعد این روشنفکر که می‌بیند، او هم با اسم دین بآن حمله میکند و دین را باین صورت تلقی می‌کند.

می‌بینیم که چگونه همه مسائل در هم و برهم میشود و بعد در این بین چه چیزها پایمال میشود و چه استعداد های بزرگ با تعصبهای سنتی که نامش دین است قربانی میشود و چه ارزشهای بزرگ مذهبی

و اسلامی بنام روشنفکری و مبارزه با سنت، قربانی می‌شود. اینجاست، که مسئولیت‌اشخاصی که هم اسلام را می‌فهمند و هم جامعه امروز را می‌شناسند و هم در قرن خودشان زندگی میکنند بسیار سنگین است، همیشه باید فاصله ۱۰ قرن را در احساسشان، در اندیشه‌شان، در اراده‌شان، بدوش بکشند، فاصله ۱۰ قرن، ۱۱ قرن، ۱۲ قرن، از دوره انحطاط اسلامی تا الآن، این فاصله را همیشه باید بدوش بکشند. زیرا در قرن ۲۰ زندگی می‌کنند و روشنفکرند ولی احساسشان، ایمانشان و اعتقادشان در ده قرن، یازده قرن و چهارده قرن پیش قرار دارد. این فاصله عظیم تاریخی را باید در احساسشان و اندیشه‌شان تحمل کنند. این مسئولیت است، و طی این فاصله مسئولیت است.

همانطور که گفتم یکی از بزرگترین سرمایه‌های بزرگ برای جامعه اسلامی برای اینکه بتواند در برابر این دعوت، شوم مذہب بدتر از کفر و فریود یسم این معبد پلید جنسیت بنام علم مقاومت کند، داشتن یک مذہب، فرهنگ و نمونه‌های انسانی است. بخصوص در کشورهای شرقی که همان طور که این فلسفه آزادی فریود یسمی در غرب نقش‌تخدیری جوانها را بنفع قدرتهای استعمار انسان بازی می‌کند در شرق نیز نقش استعماری بازی میکند - برای اغفال ذهنها از قدرت استعماری جهانی و ناآگاه شدن نسبت به سرنوشت. همچنین در دنیای سوم مسئله بزرگتری وجود دارد، بعنوان طرح فریود یسم و آزادی جنسی، و آن طرح آزادی جنسی و صدور کالای آزادی جنسی از غرب بشرق برای اینکه: تقاضای آزادی انسانی در شرق بمیرد. - آزادی می‌خواهی این آزادی! همچنین بعنوان اینکه مرد و پاداش -

مواد خامی را که از شرق میبرند داده باشند، غرب مدیون شرق است، باید در ازاء الماس، نفت، و کائوچو و امثال اینها که از شرق میبرد چیزی بدهد که مدیونش نباشد چرا که غرب حسابدان و حسابگر و درست است. به ازاء آن آزادی جنسی میدهد! میگوید: آزاد هستید آزادی دیگری هم نمیخواهید! آزادی را که میخواهد؟ بیشتر جوان میخواهد و آن وقت وقتی آزادی جنسی باو دادی با همان سر میکند، و وقتی هم که سیر شد از آن ببعد دیگر بقدری زندگی و قسط دست و پا گیرش میشود که اصلاً بسر عقل نمی‌آید که تقاضای این حرف‌ها را بکند.

برای مقاومت در برابر این دعوت شوم غرب بزرگترین امکاناتی که در اختیار جوانان اسلامی است - علیرغم چیزهای دیگری که ندارند - داشتن نمونه‌های متعالی است که چهره‌شان بر پیشانی این قرن باید تصویر بشود تا نسل امروز که نمی‌خواهد در سنتهای پوشالی و ارتجاعی و ضد اسلامی و ضد انسانی قدیمی گرفتار بشود، و میخواهد نجات پیدا کند و هم نمی‌خواهد قالبهای تحمیلی استحمار و فرهنگی و فرنگی غرب را بپذیرد و در برابر مدرنیسم پلید امروز تسلیم بشود، بتواند با آن سلاح در برابر هجوم غرب بایستد.

این زن سوم زنی است که میخواهد انتخاب کند. زنی است که نه چهره، موروثی را می‌پذیرد و نه چهره تحمیلی صادراتی و بیست‌ترین و پلیدترین دشمنان انسانیت را. هر دو را آگاه است و هر دو را هم میداند. آنکه بنام سنت تحمیل میشد و در جریان آن بوراثت می‌رسید آن مربوط به اسلام نیست. مربوط به سنتهای دوره پدر سالاریست و حتی دوره بردگی. و آنکه امروز از غرب می‌آید نه علم است، نه

بشریت است ، نه آزادی است ، نه انسانیت است ، و نه مبتنی بر حرمت زن است ، مبتنی بر حیل‌های پست قدرتهای پست انحرافی و تخدیر کننده بورژوازی است . می‌خواهد در این میانه انتخاب کند . چه چیز را ؟ آن کدام تصویر است ؟ نه تصویر زن ارتجاعی سنتی و نه تصویر زن مدرن تحمیلی ، بلکه تصویر زن مسلمان است برای اینکه تصویر این چهره<sup>۴</sup> سوم را بفهمد . خوشبختانه هم مواد در دست ماست و هم تاریخ ، و هم بهتر از مواد ، مجسم تر از تاریخ و معین تر و محسوس تر از مباحث علمی و فقهی . تصویر عینی شخصیت‌های نمونه ای که بنام امام ، بنام سر مشق در تاریخ ما وجود دارند و بالاخص در فرهنگ شیعی ، همه در یک خانواده ، در یک اطاق ۳×۴ همه جمعند . خانواده‌ای که هر کدامشان سر مشقند . حسن بودن در صلح ، حسین بودن در جهاد و شهادت ، زینب بودن در سنگین‌ترین رسالت اجتماعی عدالت و حق ، فاطمه بودن در رزن ، و علی بودن در همه چیز ! من در اینجا نمی‌خواهم زندگی فاطمه را بعنوان الگو و مرتبه تکرار کنم ، آنچه را که می‌دانستم و بعقلم رسیده نوشته‌ام و گفته‌ام . اما اینجا می‌خواهم بعنوان نمونه اشاره کنم که مسئله فقط دانستن و بازگو کردن شرح حال تاریخی ~~کافی~~ کافی نیست . باید چگونه فهمیدن ، چگونه آموختن ، و چگونه درس گرفتن ، از این زندگی را در این جام طرح کنم و بان اشاره کنم . وقتی پیغمبر اسلام میگوید که فاطمه یکی از چهار زن بزرگ جهان است ، وقتی که در برابر همه رنجه‌ها و پریشانی‌ها و همه غم‌های زندگی فاطمه پیغمبر اسلام باو تسلی میدهد که : نمی‌خواهی که بانوی همه زنان جهان باشی ؟ اینها تعارف نیست ، که یک مرد بد خترش میگوید . پیغمبر چنین تعارفها را ندارد .

و دربارهٔ همین دختر است که پیامبر در برابر شفاعت زید بن اسامه که می‌گوید فلان زن را ببخشید . خطا کرده ، میگوید اگر فاطمه هم در این مورد می‌بود دستش را قطع میکردم و به خود فاطمه هم جلوی همه می‌گویند: فاطمه تو خودت کار کن ، من بعنوان پدر تو ، فردا برای تو هیچ کار نمی‌توانم بکنم . رابطه‌ها جدی بوده است ، مثل مانیت که همیشه یک جوری سرش را به هم می‌آوریم . خیلی ارزان و کم خرج تمامش می‌کنیم . قضیه جدی است ، تعارف نیست ، همین پدر است که بدخترش می‌گوید : باید تحمل کنی باید صبر کنی و باید سنگینی بار مسئولیت فاطمه بودن را بدوش بکشی و این کار سنگینی است خواهرانت چنین مسئولیتی را ندارند ، و برای همین است که در خانه‌های شوهرانشان خوب و خوش و راحت زندگی می‌کنند و من هیچ قید و سختگیری خارج از قاعده نسبت بآنها ندارم و مانند زنها<sup>ی</sup> دیگر بر اساس قوانین کلی و بهره‌گیری‌هایی که هر زن مسلمان دارد می‌توانند زندگی کنند . ولی تو یک فرد استثنائی هستی ، وقتی که می‌گوید تو میخواهی بانوی همهٔ زنان جهان باشی ، این بمعنای این نیست که تعارف کرده باشد و هم بمعنای آن نیست که برای پیروان خود یک بت ساخته باشد ، که فقط او را بپرستند ، و یک معبود که ستایشش کنند ، و یک مددوح که فقط مددش را بگویند ، و یا یک قربانی که فقط عزاداری کنند . بلکه بعنوان یک سرمشق او را بشناسند ، بیاموزندش ، و از روی زندگی اش درس بیاموزند و عمل کنند . این بمعنای سیده زنان عالم است .

چگونه میتوان آموخت ؟ در ابعاد گوناگون ، زندگی فاطمه رامی آید و نیازی به تکرار نیست . آنچه می‌خواهم بگویم ، درس آموختن

از این شخصیت است . وقتی که مثلا مسئله فدک در زندگی فاطمه مطرح است باید دید از آن چه میتوان آموخت . من قبلا گفته ام تکیه حضرت فاطمه برای پس گرفتن فدک فقط کوشش برای باز گرفتن یک مزرعه کوچک نیست . اینقدر نباید دعوت فاطمه و مبارزه فاطمه را — کوچک کرد و تحقیر کرد . برای اینکه مبارزه برای پس گرفتن فدک ، و اعلان غصب فدک بطور مداوم ، بعنوان نشان دادن نشانه‌ای و مظهری از غصب و انحراف رژیم حاکمی است که فاطمه با آن مخالف است . این یک نمونه سیاسی است برای نشان دادن همیشگی رژیمی که الان روی کار آمده ، علیرغم تمام توجیهات دینی ، و وجهه‌های بزرگ اصحاب بر اساس حق و عدل و قانون اسلام عمل نکرده است . و نمونه اش فدک که اگر یک تومان هم باشد بزرگترین ارزش را دارد ، بعنوان سمبل ، به عنوان رمز و مظهر ، نشان دهنده و دلیل ، نه بعنوان یک مقدار ارزش اقتصادی ، ولی وقتی که مبارزه دائم فاطمه را برای پس گرفتن فدک می‌بینیم ، وقتی مبارزه دائمی فاطمه را برای نفی انتخابات قلابی سقیفه می‌بینیم ، وقتی مبارزه دائمی و غیر عادی فاطمه را در احقاق حق ابوالحسن ، به اصطلاح خودش یعنی علی می‌بینیم ، نباید فقط به همین موضوع محدود بشویم و همین را هی تکرار کنیم .

امروز نه فدک هست و نه این تصادم هست و نه انتخابات سقیفه . خیال نکنید که یک موضوع تاریخی است ، نه ، این موضوعات زنده است و باید تکرار بشود . اما نه بعنوان موضوعات تکراری تاریخ که هر سال باید فقط یاد آوری بشود ، بلکه بعنوان اینکه طرح شود و از آن درس گرفته شود . چه درسی ؟ درسی که میتوان از بزرگترین مظهر مادری در تاریخ اسلام ، و نمونه اعلائی یک زن خانه ، دارای همسر و پرونده

فرزند - آن چنان همسری و این چنین فرزندان - گرفت :

زنی که در تمام مدت عمرش از طفولیت تا ازدواجش و از ازدواجش تا مرگش ، بعنوان یک عنصر مسئول در سرنوشت امت ، فکر ، عقیده ، مبارزه ، حق پرستی ، همچنین در مقابل انحراف و در غضب و ستمی که در - جامعه اش بوجود می آید ، احساس مسئولیت می کند ، و در متن و در - گیری های اجتماعی حضور دارد ، و تا لحظه مرگش خاموش نمی نشیند .

علیرغم اینکه می داند در این مبارزه ، پیروز هم نخواهد شد . این - درس است ! این مسئولیت اجتماعی است . یک دختر ۵ ساله یا ۱۰ ساله است ، در مکه دائما با بیای پیغمبر است . پاپای پدر است . فاطمه بخاطر پدر چنین مسئولیتی ندارد که در چنین وضع تند و حاد اجتماعی ، سیاسی و فکری پاپای پدر باشد . چون دختر ۷ و ۸ ساله ، دختر خانه است ، اما نسبت به سرنوشت نهضت احساس مسئولیت می کند . و در حالیکه نسبت به سنش مسئول نیست ، در هر جا که درگیری هست و پیغمبر در برابر دشمن تنهاست ، باز می بینیم این طفل کوچک در کنارش هست .

در حصار ، در دوران سخت زندان ، دورانی که آدمهای قهرمان مآبی مثل سعد بن وقاص بعد از سالها ، وقتی از این دوران یاد میکند ، پشتش می لرزد و بعنوان بزرگترین سالهای سختی یاد میکند . در این دوران ، در این سختی که بزرگترین بار سختی بدوش خانواده پیغمبر است ، که مسئول همه آبی زندانی است ، دوران گرسنگی ، فشار ، تحقیر ، سختی ، تنهایی ، باز فاطمه در این خانه همه جاهست ، همه جا با این دستهای کوچک ، نوازشگر مادر فرسوده و پدر قهرمان و تنهاست ، و همچنین خواهران بزرگتر از خودش را دل داری می دهد ،

و تنها سر چشمهٔ عمر و محبت و ایجاد عشق و شور در این خانهٔ بسیار سخت و بسیار دشوار است تا هجرتش، و بزرگترین صدمه‌ها را در هجرت می‌بیند، و وارد خانه علی میشود. حتی در انتخاب علی، یک مسئولیت اجتماعی از خودش نشان میدهد. انتخاب علی، انتخاب یک شوهری که بدرد یک زندگی یک زن بخورد، نیست. هر کس علی را می‌شناسد، می‌داند که او شوهری نیست که بزندگی داخلی شور و نشاط و جیهات روزمره بدهد. از این سعادت‌هایی که هر زنی توقع دارد شوهرش حامل آن از بیرون به داخل خانه باشد نیست. می‌داند علی مردی است که جز شمشیر و جز عشق — چیزی ندارد و مسلماً تا آخر عمرش هم هیچ چیز نخواهد داشت و جز با دست خالی به خانه باز نخواهد گشت. و می‌داند که وجودش — چنان ساخته شده که سرنوشت‌گوئی او را بعنوان سندانی در زیر همهٔ شکنجه‌ها، ضربه‌ها، سختی‌ها ساخته و پرورده است. چنان مردی را بعنوان همسری برگزیدش و پیش از اینکه تسلیم به یک ازدواج بشود، این دختر یک مسئولیت بزرگ فکری و اجتماعی و انسانی را انتخاب کرده است.

چنانکه دیدید، فاطمه خوب آگاهانه فهمید که چگونه انتخاب کرده، و چه پر شکوه این انتخاب را و این رسالت را تا مرگ برعهده گرفت، و چه خانه‌ای ساخت، خانه‌ای که در طول تاریخ، چه مسلمان باشی و چه نباشی، بعنوان ملاک‌های ماورائی انسان بینظیر است. خانه‌ای که پدر علی است و مادر فاطمه و پسران حسن و حسین و دختر زینب. هر کدامشان الگو، هر کدامشان مثل‌اعلی، همه در یک خانواده، نه اینکه در طول تاریخ جمع کنیم و آنرا بسازیم. توی یک

خانه ، زیر یک سقف ، در یک نسل .

داشتن چنان خانه‌ای ، و پشتوانه<sup>۶</sup> این خانه ، داشتن چنان مذهبی و فرهنگی و در عین حال داشتن چنین سرنوشتی بسیار درد آور و اسف بار است . و داشتن چنان شخصیتی که کسی چون عایشه را بآنصورت به تحسین و امیدارد ، این بزرگترین نشانه عظمت انکار ناپذیر اوست که هر کس در چهره فاطمه میتواند ببیند ، عایشه از نظر رقابتهای داخلی و مخالفتها و عقده‌های شخصی اش معروف است . یکی از نمونه‌هایش اینکه پیغمبر اسلام مطلوب و محبوب عایشه است ولی خود پیغمبر دوستدار شدید فاطمه است . و این خودش — عقده ایجاد می‌کند ، و می‌بینیم بر سر این اختلافات عایشه چه کشمکش‌ها نشان داد و چه قدر شور و شرها براه انداخت . و در عین حال می‌بینیم یک ستایشی از فاطمه دارد که برای من شگفت‌انگیز است و نشان می‌دهد که امکان ندارد چنین عظمتی را انکار کند و می‌گوید : و ما رأیت افضل من فاطمه الا اباهـا — ندیدم برتر از فاطمه هیچ کسی مگر پدرش را .

امروز هر زن روشنفکری که بتواند که چیزی بخواند ، کافی است که بتواند این چهره‌ها را بشناسد ، کافیست که بتواند بخواند و بخواند ! تا بجای اینکه این چهره‌های سنتی را که امروز بنام زن مسلمان در جامعه‌های اسلامی معرفی میشوند ، با زن مدرن مقایسه کند ، زنانی را که در تاریخ اسلام الگوی زن هستند و نمونه‌اند با زن مدرن امروز و زن روزی که نشان میدهند — زن روز — مقایسه کند . آنوقت خواهیم دید چه نتیجه‌گیری میکند . خیلی ساده است . فقط بر نویسندگان آگاه و مسئول و محققین و وعاظ آگاه و روشن است که این تصویرها را

روشن و دقیق و آگاهانه در اختیار این نسل قرار بدهند. ایمن کافیسست و بزرگترین مقاومت آگاهانه انسانی در برابر این هجوم است. وقتی همین زن که میگویم فقط بخواند، و این تصویر را مثلاً در صفین ببیند سیمای واقعی زن مسلمان را، خواهد شناخت ° در جنگ صفین یکی از بزرگترین عوامل تأیید و تشویق روحیات مجاهدانی که زیرپرچم علی میجنگند زنان هستند که با شعر و نثر و خطبه‌ها و سخنرانی‌های مهیج، مجاهدان صف علی را به جهاد تحریک می‌کردند. این نقش زن است. بعد از جنگ صفین، بعد از مرگ علی و بعد از همه اینها یکی از همین زنها را تعقیب کردند. اینها خاطره‌شان در ذهن دشمن سالها ماند — ما فراموش کردیم — معاویه فراموش نکرد. یکی از اینها را گفت بیاورند. بردند به دربار دمشق معاویه او را احضار کرد. یکی از آنهایی بود که در صفین پس از غلبه بر دشمن، در تأیید شیعیان علی خطبه‌های بسیار شورانگیز و عمیق در تهییج شیعیان علی و در کوبیدن دشمن و باند معاویه می‌خواند. معاویه گفت که تو خیلی گذشته، پیر از گناهی داری، و خیلی جرم داری. گفت خدا تو را بیامرزد، از گذشته در گذر (دست پائین گرفت). گفت تو میدانی که هر خونی در صفین از ما بشمشیر یاران — عی ریخته شد، توهم در آن دستی داری؟ گفت خدا تو را مؤده خیر بدهد که مرا مؤده خیر دادی. این است زن!

یکی از کتابهای خاص که بعنوان اصحاب پیغمبر نوشته شد، کتابی است که فقط درباره زنان نوشته شده است. در طول تاریخ اسلام هر وقت اسلام به معنی راستین وجود داشته و اسلام بر جامعه حکومت میکرده زنان نیز در رشته‌های علمی، در زمینه‌های ادبی

و در نقش‌های اجتماعی، بزرگترین استعدادها را نشان داده‌اند. وقتی همه کس منحط شد زن هم منحط شد. آنهم از بین رفت. مگر مرد چه حقوقی دارد که حال زن ندارد؟ حجاب؟ مگر مردها حجاب ندارند الان؟ مگر چیه حجاب؟ چادر؟

اتفاقا یکی از چیزهاییکه آقای مطهری مطرح کرده‌اند - وچه خوب - مسئله چادر است بعنوان یک شکل و مسئله حجاب بعنوان یک اصل اسلامی است و چادر در یک شکل، خاص یک سنت اجتماعی برای قوم خاص است از این دو یکی برحسب اختلاف در آب و هوا، در نظام اجتماعی و در مرحله فرهنگی از این مملکت به آن مملکت از این زمان به آن زمان، این فرم تغییر پیدا می‌کند. اما اصل حجاب اسلامی بعنوان یک قانون فقهی یک اصلی است که هر انسان آگاه و روشنی برایش منطقی و قابل پذیرش است. اما امروز این سنت و این اصل اسلامی چنان مخلوط شده، که در ذهن همه بصورت دو کلمه مترادف درآمده است و آنوقت روشنفکر بعنوان حمله بچادر، بحجاب جمله می‌کند. و متقابلا متعصبین بعنوان دفاع از حجاب، متاسفانه از چادر فقط دفاع میکنند و هر شکل دیگری را نفی می‌کنند و بشدت منکر میشوند. می‌بینیم در این تصادم چه چیزها از بین می‌رود و مجال برای طرح چه حقایقی از دست میرود.

و همین روشنفکر، دیگر فرصت آنرا نمی‌کند که زینب را ببیند. زینب وقتی که می‌بیند که نهضت شروع شده - در این نهضت اتفاقی است که رهبری دست امام حسین و برادرش است، و شرکت زینب بعنوان تعهد در برابر برادر نیست، بعنوان تعهد در برابر خودش است و در برابر خدا - وقتی که می‌بیند، رهبر این نهضت راه افتاد و سر

نوشتی را برای جهاد در برابر ستمی که بر جامعه مسلط شده انتخاب کرده ، زندگی خودش ، خانواده اش ، و همسرش را رها می کند و همراه نهضت می آید . و می بینیم پاپای امام حسین تا لحظه شهادت هست و در لحظه ای سخت تر از همه ، لحظه هایی که بر حسین و یارانش گذشته و گذرانده ، پرچم ادامه نهضت را او تنها بدوش می کشد . و آنچنان محکم و بی تردید و بی ترس و بی تزلزل و بی مصلحت اندیشی های منحط و بی تقیه حقیقتی را که حسین با خون خودش گفت او تنها تنها ، با کلمه گفت : و در هر جا بر سر هر قدرتی فریاد زد . و در همه سرزمینهایی که رفت یا بصورت اسیر تبعیدی ، این بذرا انقلاب را افشاند . آنچنان افشاند که حتی امروز می بینیم کشورهای که هنوز بعنوان رسمیت تشیع ندارند ولی محبت اهل بیت و عشق به خانواده پیغمبر در آنجا عمیق است . و بعد در دوره ای که همه قدرتها نابود شده و همه پایگاههایی که مردان از آن حمایت میکردند همه ورشکست شده و بر چیده شد ، و همه پایگاههایی که مردان از آن حمایت می کردند همه ورشکست شده و بر چیده شد ، و علیرغم قدرت امپراطوری خلافتی که شرق و غرب و ایران و روم را بزانو در آورد ، یک زن دنبال این انقلاب را ادامه می دهد ، و بذرا اندیشه و مکتب حسین را همه جا می پراکند و همه جا قطره خون کربلا را بعنوان نمونه میبرد و به همه زمانها نشان میدهد . همه این معجزات مال یک زن است . وقتی که یک زن در این قرن – زن آگاه و مسئول – چنین نقشی را از خانواده فاطمه می بیند ، میداند که زن روزا در کجا باید جست و چگونه باید ساخت و می فهمد که زن هر روزی را ، در هر قرنی را از روی این الگو میشود ساخت .

اینها ارزشهایی نیست که بر اساس سنت نظام اجتماعی و تولیدی و فرهنگی دگرگون و کهنه شود. وقتی اینها از بین خواهند رفت که بشریت در این هستی وجود نداشته باشد. او باید فاطمه را بشناسد. کسی که درد دوران کودکی اش یک مجاهد است و دردوران سخت زندان سه ساله<sup>۱</sup> مکو و شعب ابوطالب یک صبور بردبار، و دردوره<sup>۲</sup> — بعد یک همکار، و دردوره<sup>۳</sup> تنهایی و مرگ مادر و رفتن دو خواهر، که پیغمبر رهبر این نهضت تنها ماند یک مادر پدر، در مدینه یک همسر بزرگترین مجاهد و رهبر و جوان تنها و غریب و تهی دست این نهضت یعنی علی — که خودش او را به همسری انتخاب می کند و بخانه ای میرود که جز فقر و جز عشق هیچ چیز اسباب این خانه نیست و بعد بعنوان عالیترین همسر، عالیترین روح، روحی بآن بزرگی که در هستی نمیگنجد همسر و همراه و همپروا زتنهایی علی و همد م سختی های اوست و همد ل همفکر مبارزات تنهاییها و محرومیتها ی او و بعد هم پرورنده حسین است و حسن و زینب.

حسین که خود یک گوئی، است در انسانیت و زینب مهمتر. نقش فاطمه در زینب مهمتر است. چرا؟ برای اینکه حسین در مسجد پیغمبر بزرگ شده، و در میان اصحاب بزرگ شده، در مدینه بزرگ شده در اوج کشمکشها بزرگ شده، و در کوران فساد، و در متن حوادث اجتماعی بزرگ شده است. اما زینب تنها در خانه و در — دامن مادر بزرگ شده. و آنوقت زنی این چنین بتواند نقشی آنچنان را در ادامه و تکمیل نهضت کربلا بازی کند، نشان میدهد که دست فاطمه در ساختن این روح و این روحها چه دستی است. و چگونه خانه<sup>۴</sup> او خانه ایست که از هر بعدی نمونه<sup>۵</sup> انسانیت تجلی می کند و به چه معنی عترت پیغمبر یکی، از ملاکهای شناخت اسلام در همه<sup>۶</sup> زمانها؟

چرا؟ اینها همه چیزهای منطقی است .

و بعد هم که دوران سختی می‌آید، دوران عزت و قدرت زمان پیغمبر در مدینه سر می‌آید، باز فاطمه مظهر فقر، مظهر سختی، مظهر کار در بیرون و در داخل خانه و مظهر یک مادر است. و همچنانکه در نامه ای که به برادر نوشته‌ام - به آن برادر در سفر<sup>(۱)</sup> فاطمه در دوره اوج قدرت و عزت، در حالی که همسرش بزرگترین قهرمان نهضت و - پدرش رهبر نهضت است، باز هم نمونه<sup>۶</sup> یک زنی است که همچون خواهرش و خواهر من و خواهر تو زندگی میکند. همچون یک کنیز در تاریخ گرسنگی می‌کشد. سختی می‌برد و محرومیت را تحمل می‌کند، حتی در دوره<sup>۶</sup> عزت همسرش و در دوره<sup>۶</sup> حکومت پدرش - لا اقل از لحاظ قدرت ظاهری. و بعد هم که دوران سختی می‌آید و دوران تحمل باز مبارزه. در بحبوه‌ای که همه<sup>۶</sup> اصحاب و شیر مردان حنین و بدر واحد در مدینه خاموش شده‌اند، این مادر تنها باز با شدت و - مقاومت و تداوم مبارزه میکند. حتی شبانه بخانه<sup>۶</sup> اصحاب می‌رود. به خانه شخصیت‌های مؤثر سیاسی می‌رود، یاران بزرگ پیغمبر را می‌بیند، مهره‌های اساسی کارگزارانی سقیفه را می‌بیند و همه آگاهی می‌دهد، و همه را انتقاد میکند، برای تجزیه و تحلیل کردن و فاجعه را پیش از وقت بر روی همه گفتن و تاریخ فردا را بر روی همه گشودن. این نقش اجتماعی این دوره است . . .

تا میمیرد و بعد از مرگ. بعد از مرگ یاد او، خاطر او و مجاهد او، حیات دیگری را پس از مرگش در تاریخ اسلام آغاز میکند. و مظهر

---

۱ - مراجعه شود به جزوه "آری این چنین بود برادر سخنرانی دکتر علی شریعتی"

حق خواهی، و عدالت خواهی در همه نهضت‌های انقلابی قرن‌های دوم و سوم و چهارم تا هفتم و هشتم است. در طول تاریخ اسلام از مصر گرفته تا ایران.

همچنین امروز او میتواند زن مسلمان را بسازد. او بعنوان یک مادر، در مرحله‌ای که دختری چون زینب می‌پرورد و پسرانی چون حسین و حسن. و بعنوان یک بعد دیگر زن متعالی و مثالی، همسر، بعنوان کسیکه در تنهائی‌ها و سختی‌ها نقش‌ها و عظمت‌های علی، پاپای اوست. و همچنین بعنوان یک زن مسئول اجتماعی، کسی که از بدو تولد تا لحظه‌ای که پدرش را تنها بزمین گذاشت و در غربت دفن شد و در خاموشی، باز یک لحظه از مبارزه نایستاد. در جبهه خارجی با کفر تا هجرت و در جبهه داخلی با انحراف و قتل تا لحظه مرگ، حتی بعد از مرگ نیز که: "علی مرا پنهان دفن کن تا بر گور من گرد نیایند و هم بر عزای من مراسمی بپا نکنند و بر من نماز نخوانند و مراسمی بپا ندارند، تا بنام تجلیل از نام من قدرتی که هم اکنون بروی کتار آمده، قدرت خود را توجیه دینی نکنند." زنی که حتی مردن و دفن شدنش را میخواهد وسیله‌ای کند، برای مبارزه در راه حق و محکوم کردن ابدی و همیشگی غضب. این است " چگونه امروز زن مسلمان بودن!"

پایان  
× × ×

(۲)

# جبر تاریخ

سخنرانی در؛ تهران



مسئله‌ای که دربارهٔ جبر تاریخ در مکتب مارکسیسم می‌خواستیم عرض کنم که متن درس اسلام شناسی ۳۶ است، بجایی می‌رسیم که غالباً شما بیش و کم از آن اطلاع دارید و این تنها وجههٔ شناخته شدهٔ مارکسیسم است، که در زبان عمومی روشنفکران غالباً تکرار می‌شود و نسبت به ابعاد دیگرش شناخته شده‌تر است و خود من هم بمناسبت های دیگر از آن یاد کرده‌ام که لابد آنها را خوانده‌اید. بنابراین گرچه متن درس است به سرعت از آن رد می‌شوم و بیشتر به طرح مسائلی در این زمینه می‌پردازم که غالباً طرح نشده و بیشتر از نقطه نظر انتقادی - انتقادی به معنای فارسی کلمه که الآن نقد می‌کنند و نقب می‌زنند نیست بلکه بمعنای علمی کلمه اش - از آن زاویه مسئله را بررسی می‌کنم و به طرح مسائلی که در این پیرامون وجود دارد، می‌پردازم.

همانطور که قبلاً در یک زمینهٔ دیگر گفته‌ام فلسفه تاریخ مکتب مارکسیسم بر اساس جبر تاریخ است و جبر تاریخ را هم توضیح دادیم که مقصود چیست. این کلمهٔ جبر، غلط به فارسی ترجمه شده، و غلط بکار رفته است. کلمهٔ جبر یک معنای خاص در اصطلاح زبان فارسی، فلسفهٔ اسلامی و توی فرهنگ ما دارد و جبر تاریخ درست یک معنای دیگری است که با معنایی که کلمهٔ جبر معنی می‌دهد، فرق دارد. این است که مجبوریم بگوئیم: جبر تاریخ بمعنای جبر تاریخ نیست. و اینکه خود من همیشه کلمهٔ جبر تاریخ را بکار برده‌ام به خاطر این است که این کلمه جا افتاده و جز با این کلمه کسی نمی‌فهمد مگر اینکه با هم نشینیم و قرارداد ببندیم که بعد از این کلمه دیگری را به جایش به کار ببریم و چون تا کنون فرصت این نشده، امروز آنرا مطرح می‌کنم.

و این آغاز شناخت علمی مسئله است . وقتی که میگوئیم جبر، این به معنای حالت تحمیلی نفی کننده<sup>۱</sup> اراده و آزادی است . بنابراین جبر عبارت است از اراده‌های ما فوق انسان که تعیین کننده وضع و چگونگی موجودی بنام انسان، گیاه، حیوان یا طبیعت است . پس جبر اصطلاحاً عبارت است از عامل یا عواملی، وضع یا اوضاعی، علت یا علل و اراده یا اراده‌های ما فوق اراده انتخاب و آزادی انسان به گونه‌ای که اراده، انتخاب، آزادی و اختیار انسان در آن کوچکترین تاثیری نمی‌تواند داشته باشد و خنثی شده است : همچنین شکل دیگری از جبر این است که نفس اختیار، اراده و آزادی انسان خود معلول این عامل، علت، وضع و یا شرط خارجی است . در هر دو صورت، چه ما دارای اختیار و آزادی باشیم و خود این اختیارمان زائیده<sup>۲</sup> اراده‌های خارج از اراده انسان باشد و چه اصلاً دارای اختیار آزادی نباشیم، در هر دو صورت مجبور هستیم . منتهی تقسیم میشود به جبر الهی، جبر مادی، جبر علمی و جبر طبیعی، بستگی دارد به اینکه نوع عامل ماورا<sup>۳</sup> انسانی را چه بگوئیم . ماتریالیسم یک جبر مادی است .

بسیاری از الهیون به یک نوع جبر الهی بنام مشیت معتقد نند . آنچه که در فارسی بنام جبر تاریخ معروف شده، جبر نیست، ترجمه<sup>۴</sup> ناشیانه‌ای از کلمه<sup>۵</sup> "دترمینیسیم" است . کلمه دترمینه از ریشه ترم گرفته شده و بنابراین ریشه لغت "ترم" است . ترم بمعنای اصطلاح منطقی خاصی است که ما داریم بنام "حد" حد یعنی چه؟ یعنی مرز پایان وجودی یک شیء . آنچه که وجود یک شیء را از وجود شیء دیگر معین، مشخص و منفک می‌کند حد است . مثلاً این میز وجودی دارد. وجود

این میز دارای یک حدی است بمعنای مرزهایی که این میز را از جنس این بلند گو، کاغذ و این بنده‌ای که اینجا ایستاده‌ام، جدا می‌کند، این حد است. مثلاً از نظر منطقی حد این میز چوب است، چوب بودن حد میز است. البته بمعنای لغوی، حد این میز عبارت است از طول، عرض و ارتفاعش، اما از لحاظ اصطلاح منطقی "حد" میز در برابر اصطلاح دیگری بنام "فصل" است. این میز از دو نگرش دو چیز است، از یک نگرش که جنسش را نگاه می‌کنیم که یک حدی دارد که آنرا از جنس لیوان و بلند گو جدا می‌کشد و آن چوب بودنش است. پس وقتیکه می‌گوئیم این میز از چوب است، جدا میشود از هر چیزی که از آب، فلز، روح، اراده و احساس است. یعنی خدا و مشخص کرده فقط در چهار چوب، چوب بودن. حد حالا این قرار گرفت که در ردیف تمام اشیائی که از چوب است، یک مرز دیگر هم لازم داریم تا همانطوری که این میز را از جنسهای دیگر جدا کرد، از نوعهای دیگری که از این جنس است جدا کند و آن از تمام اشیائی است که از چوب است مثل درخت، تختخواب و پنجره و امثال اینها. وقتی شکل و کار خاصی را که این میز میکند بیان کردم ز من این تکه چوب را از همه انواع دیگری که از چوب ساخته میشود، آنچه که این میز را از جنسهای دیگر جدا میکند و جنسش را نشان میدهد "حد" است و آن مرزی که نوع این میز را از نوع همجنسهایش جدا میکند، اسمش "فصل" است. کاربرد او جدا کردن است. جدا کردن نوع و جنس یک شیء. مثلاً انسان در همان تعبیر ارسطو (که خیلی چرند است و فقط بدرد مثال می‌خورد و گرنه بی معنی است و متأسفانه الآن حتی مثالها هم ارثی شده و از زمان مرحوم ارسطو تغییر نکرده) وقتی راجع به بشر

صحبت میشود و میخواهد نوع خودش را مشخص کند ، باید اول جنس خودش را از جنسهای دیگر مشخص کند ، زیرا نباتها یک جنسند و جمادها یک جنس و حیوانات از جنس دیگر . بنابراین ما جزء حیوانات هستیم . پس در طویله گاو و الاغ و امثال اینها قرار گرفته ایم ، مرسی ، البته جدا شدیم از کوه ، دشت و دریا ، حالا میخواهیم این انسان را از توی حیوانات دیگر جدا کنیم . باید دنبال خصوصیتی بگردیم که فقط در این نوع حیوان است و در حیوانات دیگر نیست . مثلاً میگوئیم سخنگو ، هنرمند ، سازنده ، ابزار ساز و متفکر است . پس کلمه حیوان ما را از تمام موجودات غیر زنده و نبات جدا کرد و کلمه متفکر ما را از همه حیوانات همجنس خودمان . پس این دو تا مرز است ، مرز حد و مرز فصل ، ابتدا این را عرض کنم که تعریف یک شیء از لحاظ منطقی یعنی مشخص کردن حد و فصل آن شیء . پس هر چیزی را اگر شما بتوانید هم حدش و هم فصلش را پیدا کنید ، هم جنس او را جدا کرده اید از همجنسهایش و هم مرز جدائی اش را از همنوعهایش جدا کرده اید به ایر ترتیب کاملاً مشخص کرده اید . پس تعریف یک شیء یعنی معرفی کردن یک چیزی به حد و فصلش که جنس و نوع آنرا مشخص میکند و از جنسها و نوعهای دیگر جدا میکند . این محدود کردن هم که میگوئیم برای اینست که جدا میکند یک جنس را از آمیختگی با اجناس دیگر بنابراین دترمینه کردن یک شیء ، یعنی حد های نهایی وجودی و حد جدا کننده از جنسها و نوعهای دیگر را در یک شیء ، — مشخص و معین کردن . پس من همانطور که حد و فصل یک جنس را که نشان دادم . همانطور دترمینه کردن بمعنای اینست که مرزهای — وجودی او را از وجودهای دیگر هم در جنس و هم در نوع مشخص

میکند — معین کردن . پس دترمینه کردن یعنی تعین و تشخیص  
 بخشیدن به یک وجود . این وجود هر چه که میخواهد باشد . زمان ،  
 مکان ، ماده ، معنی ، جسم یا غیر جسم . حالا معلوم میشود که  
 " دترمینیسم " یعنی اعتقاد به تعین هر چیزی دارای حد و فصلهای —  
 مشخص است ، بی تشخیص بی تعیین ، بی مرز ، بی معنی ، بی حد و  
 بی فصل نیست . پس دترمینیسم اعتقاد به این است که یک شیء ، یک  
 پدیده و یک واقعیت دارای حد و فصلهای معین است . در طبیعت  
 دترمینیسم هست ولی من آینده ام دترمینه نیست ، بستگی دارد به  
 اختیاری که دارم و عوامل ، پیشآمدها و همه چیز تیپ من دترمینه  
 نیست . عوامل گوناگونی در آن اثر دارد . تصادفات ، اراده ، لیاقت  
 خودم و همه چیز در من اثر دارد . بنابراین من میتوانم خودم را به هر  
 شکلی که میخواهم بسازم و هر راهی را انتخاب کنم ، هر تصمیمی بگیرم  
 یا هر تغییری در سرگذشتم ، در شکل زندگی و روابط اجتماعی ، در —  
 مکان و زمانم و در شغلم بدهم . اینها دترمینه نیست . نا مشخص و  
 نا معین است . بستگی دارد به تصمیم من همه انسانها ، سرنوشت ،  
 سرگذشت زندگی و تپیشان به اراده خودشان بستگی دارد و بهمین  
 دلیل در برابرش مسئولند و به این معناست که زندگی ، وضع ، اراده ،  
 شکل اجتماعی زندگی و شغل و روابطشان دترمینه نیست و آنها می —  
 توانند یک ترم را بر خودشان تحمیل کنند . حد و فصلش را هم خودشان  
 تعیین کنند ، اما در شغل ، تیپ ، اخلاق و زندگی ما یک چیز دترمینه  
 است . یعنی ما بعنوان یک موجود زنده در طبیعت ، یک پدیده —  
 دترمینه هستیم . ابتدا که زائیده می شویم در آنجا اراده در کار  
 نیست ، بعد رشد و نمو می کنیم ، دوره بچگی ، نوجوانی ، بلوغ و کمال

را میگذرانیم . دورهٔ پیری ، ضعف و دورهٔ مرگ ، اینها دترمینه<sup>ست</sup>  
 اگر آزادی ، تصمیم ، تغییر شکل و انقلابی وجود دارد در این حدها<sup>ی</sup>  
 تعیین شده است که میتوانیم اراده ، آزادی و اختیارات را جولان —  
 بدهیم و به هر شکلی زندگی کنیم ولی هرگز نمیتوانیم از منحنی —  
 طفولیت ، جوانی ، پیری ، ضعف و مرگ ، از این منحنی دترمینه و از این  
 مراحل کا لا تعیین شده فرار کنیم . این دترمینه است . ما میتوانیم  
 اراده‌های مختلف و تصمیمهای مختلف بگیریم . اما اینکه فیزیولوژی بدن  
 ما احتیاج به اذت ، اکسیژن ، کلسیم ، آهن و پروتئین دارد ، یک چیز  
 دترمینه است . ناگزیریم زیرا معین شده است و زائیدهٔ عوامل و علل  
 علمی است و یک قانون علمی آنرا تعیین میکند . نه تقسیم ، ذوق ، میل  
 و اراده ما ، پس طبیعت حرکتش دترمینه است . اشیاء و موجودات —  
 زنده دترمینه هستند . هر کدام یک حد و فصل معین دارند . آنکه  
 آبی است ، دترمینه است ، آنکه خاک زی است ، دترمینه است ، آنکه  
 با ریه ، شش یا هوا تنفس میکند ، در اقیانوس زندگی میکند ، آنکه  
 می‌خزد ، آنکه پرواز میکند ، زندگی ، نوع ، جنس و تپشان دترمینه است .  
 دست هیچکس نیست . شاید این یکی از معانی تقدیر است . اینکه  
 میگوئیم شاید بخاطر اینکه ممکن است معانی دیگری هم داشته باشد .  
 معانی دقیق دترمینیسن تقدیر است . می‌بینیم که این تقدیر در —  
 خلقت انسان ، خلقت جهان و خلقت همهٔ اشیاء تکرار میشود و مقدر  
 به همین معناست که چهار چوب جولان اراده آدمی ، حد و مرز تعیین  
 شدهٔ علمی دارد که بستگی دارد به تعیین علمی حاکم بر تمام وجود و  
 طبیعت . کل شیئی خلقناه بقدر . این همان چیزی است که —  
 اگزیستانسیالیسم — اگر با اصطلاحاتش آشنا باشید — به اسم سی چو

آسیون او من عنوان شده اصطلاحاً به این معنی که سارتر میگوید: "انسان دارای اراده" مطلق است، حتی اگر فلجی قهرمان ورزش - نشود خودش مسئول است". تا این اندازه اراده آدم حاکم بر سر نوشت است و اراده آدم تقدیر ساز است. اما خود سارتر میگوید: "انسان در چهار چوب سی‌چوآسیون او من محدود است". سی‌چو آسیون از کلمه سی‌چوئه می‌آید. درست همانطوریکه در کلمه استریتوز گفتم، "س" و "ت" در اینجا نیز تکرار شده است، بنابراین معنی قرار گرفتن و بودن میدهد. این پرندۀ را توی اتاق که رها میکنید، این پرندۀ همه جا میتواند پرواز کند اما در یک سی‌چوآسیون است و از این چهار دیواری نمیتواند فرار کند. این سی‌چوآسیون محدود به چهار دیوار، یک سقف و یک کف است و در این محدوده آزاد است که هر گونه پرواز کند یا پرواز نکند ولی این وضع را نمیتواند تغییر بدهد. این است که سارتر - که پیش از هر فیلسوف دیگری در اروپا - به اراده آدمی معتقد است، معذالک معتقد است که انسان مجبور است در حبری بنام "وضع". این غیر از جبر است که فلاسفه - که معتقد به مشیت یا جبر مادی هستند - معتقدند. آنها در خود اراده انسان میگویند جبر است و حتی در خود اینکه می‌گوئی اینکار را بکنم یا آن کار را میگویند مجبوری و تو نمیتوانی جز آنچه که تقدیر یا قوانین مادی ایجاد کرده است کاری بکنی.

سارتر میگوید: "تو هر کاری میتوانی بکنی و مختاری چون توانائی تو مطلق است و آن اراده است اما این توانائی تو در چهار چوبی که طبیعت، مرگ، رشد باشد محدود و دترمینه است". این است که سارتر هم به اراده مطلق معتقد است و هم به یک جبر مطلق. اما

جبری که توی اراده نیست بلکه دامنه اراده را محدود می‌کند محدود<sup>ی</sup>

د ترمینه      د ترمینیسیم هیستوریک بمعنای د ترمینیسیم تاریخی

مثل د ترمینیسیم بیولوژیک - یعنی زیست‌شناسی انسان - د ترمینیسیم طبیعت، ماده، وجود، اشیاء اجتماع، ریاضی، فیزیک و غیره پدیده‌های است د ترمینه، یعنی حرکت تاریخ را از آغاز تا پایان و مسیر تغییر و تحولاتی که از مبدأ تا مقصد در او پدید می‌آید، پدیده‌هایی است د ترمینه منازل و مراحل را طی میکند که ان منازل و مراحل د ترمینه، تعیین نشده و محدود است. بنابراین د ترمینیسیم هیستوریک به معنای جبر تاریخ نیست. جبر تاریخ نفی‌کننده اراده انسان است در صورتیکه کسانی که به د ترمینیسیم تاریخی معتقدانند، به اراده انسان هم معتقدند اینجاست که میبینیم بیست سال است - از وقتی که یاد می‌آید - روشنفکران توی سر هم می‌زنند که یکی بجبر تاریخ معتقد است و چون به جبر تاریخ معتقد است، نمی‌فهمد که خود مکتب د ترمینیسیم هیستوریک در دنیا چه معنی دارد این از همان کلمه‌اش گرفته و خیال کرده: بی‌بوردن انسان. چون انسان توی تاریخ است و چون جبر تاریخ است پس انسان هم مجبور است و می‌آید اراده، آگاهی، نقش و مسئولیت انسان را بر خلاف مکتبش نفی می‌کند از این رو کلمه‌ای که انتخاب کرده‌اند برای این بیچاره. یک عده هم که اطلاع ندارند، - جبر تاریخ را از روی کلمه و اصطلاحی که این روشنفکر نیمبند بیروبی سواد و پر مدعای این مکتب معنی می‌کند، می‌فهمند و بعد رد می‌کنند که جبر تاریخ معنی ندارد. اراده انسان است و هر چیز را انسان - می‌سازد. آنوقت تاریخ بصورت یک چیز بازیچه بی شکل، بی معنی، بی قانون و بی علم در اختیار تصادف و تمایل افراد قرار می‌گیرد.

میبینیم که این جبر و بحثهای بیهوده بعلت بد تلقی کردن مفهوم سالهایست که ادامه دارد. بنابراین اگر دترمینیسم هستتوریک بجای جبر تاریخ تعیین تاریخی معنی بشود و باز چون کلمه تقدیر در اصطلاح ما بد معنی شده وگرنه بهترین کلمه است، فنی ترین و دقیق ترین اصطلاحی که به اضاء اصطلاح دترمینیسم هستتوریک میتوان — ف ر داد، تقدیر تاریخی است.

من از شما خواهش میکنم قبل از اینکه به فلسفه تاریخ اسلام برسیم این کلمات را در قرآن نگاه کنید تا با اصطلاحات آشنا حرف بزنیم چون اساس تمام حرفها آنجاست و من الان فقط درس می دهم تا این درس ها مقدمه و زمینه مساعدی باشد برای شناخت و ارزیابی علمی اسلام. به هر حال شما میتوانید این کلمات را از روی کشف الایات در قرآن نگاه کنید: ۱- امت ۲- سنت بخصوص این کلمه سنت ۳- اجل که درست به معنی دترمینه است ۴- مسمی اجل مسمی یعنی دترمینیسم هستتوریک البته نباید الان معنی میکردم ۵- معلوم ۶- همه کلماتی که از ریشه قدر است، مثل قدر، قدیر، قادر. . . آنوقت تعیین کنید که کجاها یش مربوط به خلقت انسان طبیعت و پدیده های دیگر است ۷- قوم ۸- فئه ۹- حزب ۱۰- سیر این سیر و کلماتیکه می گوئیم ریشه اش است تمام ریخته های مختلفی که از ریشه سیر است نگاه کنیم. ۱۱- قبل ۱۲- خلی تمام فعلها و اشتقاقات آنرا نگاه کنید. اینها کلمات اساسی است که در جامعه شناسی فلسفه تاریخ، با این کلمات صحبت، خواهم کرد و کاملاً مشخص خواهد شد.

حالا دترمینیسم هستتوریک را معنی میکنم. البته از لحاظ مفهومی، تعریف جزوه ای میکنم. دترمینیسم هستتوریک به این معنا

که تاریخ پدیده‌های واحد، جاری و پیوسته در زمان است که تحت تاثیر علل یا عللی معین (معین غیر از جبری است) زبان فارسی برای ما یک چیز معین است یعنی قبل از اینکه ما متولد شویم، زبان فارسی بعنوان زبان برای ما تعیین شده اما به معنائیکه جبرا باید به این زبان حرف زد، نیست. میتوان حرف نزد. آیا فرق بین تعیین و جبر مشخص شد؟ من از پشت بام که پرتاب شوم، جبراروی زمین می افتم. این جبر است. مثلا باید حتما غذا بخورم چون غذا خوردن یک تعیین طبیعی و فیزیولوژی در من است. میتوانم غذا نخورم و بمیرم بنابراین جبر آن چیزی است که اراده در برابرش خنثی است یا خود اراده زائیده جبر است. در صورتیکه اینجا حاکم بر جبر است پس جبر نیست و لو اینکه تعیین شده باشد، البته کلمه تقدیر، یک کلمه مضم هم دارد بنام "قضاء" که با آن مجموعه اعتقاد اسلامی را تکمیل می کند و اگر خواسته باشید در بخش بحث و انتقاد توضیح خواهم داد...

بنابراین مقدر و معین بمعنای جبر نیست. دترمینه هم بمعنای جبر نیست و تحت تاثیر عوامل معین به حرکت آمده است که طبق قوانین علمی معین (یعنی دترمینه) به حرکت خویش ادامه میدهد و تحت تاثیر علت و عللی معین در مسیر حرکت خود تحولات، جهشها، و انقلاباتی را میپذیرد تحت تاثیر عوامل یا عواملی معین در خط سیری غیر مستقیم اما معین - بمقصدی که علت غائی و معین آن است، پیش می رود و در نهایت آنچه را که هدف از ایجاد این پدیده زنده علمی، طبیعی و تعیین شده یعنی تاریخ است، تحقق می یابد. در اینجا یک نکته را باید عرض کنم چون اگر یاد مبرود همه چیز و همه

این بحثها تاریک می ماند و آن این است که تاریخ رودخانه ایست که جریان تعیین شده ای دارد . درست مثل رودخانه که حرکتش تحت تاثیر علت و عللی تعیین شده است که عبارتند از خورشید و عوامل طبیعی که رودخانه را راه می اندازند و این حرکت بی علت و بی تصادف نیست . به طرف دریا که می رود در مسیر خودش حرکات و نوساناتی پیدا می کند ، گاهی متوقف می شود ، گاهی که از آبخاری فرود می آید حالت جهشی میگیرد گاهی کند می شود ، گاهی تند می شود ، همه تحت تاثیر عوامل یا علل علمی تعیین شده است ولی در نهایت به مسیر تعیین شده منجر می شود . پس من چه هستم ؟ چگونه در یک مسیر تعیین شده ، من که دارای اراده هستم ، میتوانم انتخاب کنم ؟ پس معلوم می شود که انسان در جبر تاریخ نفی شده است اما در دتر- مینیسم تاریخ ، انسان نفی نشده بلکه بمعنای تعیین شدن تاریخ است که تحت تاثیر علل و عواملی که قانون علمی دارد قرار میگیرد . ولی من انسان در مسیر تاریخ چگونه دارای انتخاب اراده و اختیار هستم ؟ جواب اینست که ماهی در رودخانه ای که حرکت می کند . مسیرش تاثیری در مسیر رود ندارد . ماهی آزاد است تا هر مسیری را ، ولو آنکه جهتی در خلاف جهت تعیین شده رود باشد ، اختیار کند . من یک موجود زنده ام که باید تحت تاثیر عوامل علمی حرکت ، رشد و نمو کنم . این یک قانون تعیین شده است . اما این قانون تعیین شده که روی خود من تحمیل شده و من موضوعش هستم ، من در حال دارای اختیار هستم و در برابرش میتوانم علیرغم این مسیر راھی را انتخاب کنم . انتحار ، انتحار ، انتحار نشانه بزرگی از انتخاب آدمی است ولو بد باشد . انتحار نشان میدهد که انسان میتواند علیرغم قانون علمی

تعیین شده بر وجودش ، اختیار کند و عصیان کند ، انسان چنیــــن  
 عصیانگری است ، بنابراین یکنفر میتواند بر خلاف جریان تاریخ نیز  
 شنا کند . این نشان دهنده چیست ؟ امکان انتخاب وضعی است بر  
 خلاف وضعی که تعیین شده برای یک فرد . این میوه ممنوع در سرنوشت  
 آدم یک چیز تعیین شده است و همچنانکه میوه‌های دیگر تعیین شده  
 برای خوردن ، این یکی تمییین شده برای نخوردن . اما آدم میخورد  
 و از همینجا انسان بوجود می‌آید . بعد میتواند توبه کند چون می-  
 تواند گناه کند و چنین موجودی اسمش آدم است . حالا این قضیه  
 کاملا روشن است و یک اشاره کافی است . دترمینیسم هیستوریک -  
 مارکس مراحل معین است ، اول جامعه بی‌طبقه است ، تولد بر اساس  
 دو شکل است : ۱- صید در رود و دریا ۲- شکار در جنگل . بنا بر  
 این در حقیقت تولید کننده<sup>۴</sup> اصلی کیست؟ فقط طبیعت است . انسان  
 چیست؟ بر روی سفره<sup>۵</sup> طبیعت تولید شده‌های طبیعت را مصرف میکند .  
 پس مصرف کننده طبیعت است و هنوز به مرحله<sup>۶</sup> تولید نرسیده . وقتی  
 انسان به تولید می‌رسد که ابزار اختراع کند و در طبیعت تغییر شکل  
 بدهد . در جامعه ابتدائی ، جامعه‌ای که بر تولید طبیعی یعنی صید  
 و شکار استوار است ، این صید و شکار بخاطر اختلاف ابزار نیست -  
 بلکه بخاطر اختلاف محیط زندگی است که یا کنار رود و دریا هستند و  
 یا توی جنگل . بنابراین چون در اینجا ابزار تولید ، منبع تولید ، تولید  
 کننده و ماشین نیست و تولید کننده فقط طبیعت است ، مالکیت نیست  
 ، طبقه هم وجود ندارد و جامعه ایست بی طبقه و برابر برادر . . .

" تاریخ و ارزش آن در اسلام "

یکی از مسائلی که فرق می‌گذارد دوره<sup>۷</sup> جدید را از نظر فرهنگی و

علمی با دوره<sup>۶</sup> قدیم در تاریخ بشر، اختلاف معنایی است که انسان امروز و علم امروز از تاریخ دارد با معنی و مفهوم قدیمی علم تاریخ. در قدیم — که الان هم در ذهن غالب مردم حتی کتابخوانها و روشن فکران همچنان به همان مفهوم قدیمی اش است — تاریخ یعنی مجموعه حوادث و اتفاقاتی که در گذشته روی داده است. تاریخ بمعنای زمان وقوع یک حادثه است مثل تاریخ تولد یعنی آنروز، ماه و سالی که یک تولد پدید آمد یعنی کسی متولد شد، این تاریخ است البته برای تولد. تاریخ زندگی یک شخص یعنی مجموعه حوادثی که در یک دوره از زمان در حیات یک فرد روی داده است. تاریخ یک دوره‌ای از جامعه یعنی بررسی و شناخت حوادثی که در سرگذشت یک ملتی گذشته است مثل جنگها، ظهور حوادثی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و حوادث طبیعی مثل زلزله، سیل و قحطی. اینها همه محتوای تاریخ را به معنای قدیمش می‌سازد. بنابراین تاریخ در یک معنی یعنی حوادث نگاری و واقعه نگاری گذشته با این معنی، این سؤال برای هر کسی پیش می‌آید که چه فایده دارد؟ انسان همواره در حال زندگی میکند بنا — بر این حوادثی که در زمان حال روی میدهد برای او ارزش دارد که بشنود. چرا که حوادث در سرنوشت او و در ملتش و انسانهایی که با او معاصرند موثر است. او نیازمند آنست که انسان آینده را بشناسد چرا که همه افراد انسانی با آینده سروکار دارند و آینده واقعیتی است که در زمان بعد منتظر ماست. اگر زمان را همچنانکه معمول است به سه دوره تقسیم کنیم: گذشته، حال و آینده. گذشته معدوم است یعنی مجموعه‌ای از حوادث و وقایعی است که دیگر نیست. حال واقعیت دارد زیرا مجموعه واقعه‌ها و واقعه‌هایی است که ما مستقیماً

یا غیر مستقیم با آن در تماس هستیم و روی ما اثر دارد. آینده نیز زمانی است که قطعاً ما با نسل آینده ما یا نسله‌ی آینده ما به آن خواهیم رسید. بنابراین شناختن حال و آینده ضروری است، زیرا حال زمانی است که در آن زندگی می‌کنیم و آینده زمانی است که در آن زندگی خواهیم کرد. مسلماً نسلی که حال را می‌شناسد این شناخت به او کمک می‌کند تا وضع زندگی، کار و نقشه‌هاییکه برای زندگی کردن دارد بگونه‌ای تدوین کند که به هدفهای خاصی که مطلوب اوست در آینده برسد، و همچنین از حوادث زیان‌آور و انحرافات که احتمالاً در آینده منتظر او یا جامعه‌اش است بر حذر بماند. اما شناخت گذشته، یعنی شناختن آنچه که نیست و هرگز تکرار نخواهد شد و نخواهد بود چه ارزشی دارد؟ این سؤال سئوالی بود که تاریخ را بکلی متزلزل کرد و بسیاری از روشنفکران را بخصوص در قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم نسبت به ارزش و اهمیت علم تاریخ بدبین کرد. اما ناگهان یک انقلاب بزرگ در علوم انسانی روی داد و این انقلاب، در تغییر و تبدیل معنای تاریخ بود. ما یک مشکل در زبانمان داریم که این مشکل را فرانسویها، انگلیس‌ها و بطور کلی همه اروپائیه‌ها دارند و من ناچارم این مشکل را طرح کنم برای اینکه رفع این مشکل در بحث‌های آینده‌مان به ما کمک میکند و از بسیاری از سوء تفاهم‌ها بگری خواهیم بود.

ما دو تا معنی و مفهوم داریم (اروپائیه‌ها هم همینطور) که برای این دو تا مفهوم و معنایی که هیچ شباهت به هم ندارند، یک کلمه داریم: یکی تاریخ بمعنای حادثه یا حالتی که در گذشته بوده یا رخ داده است مثل جنگ صلیبی، تولد یا ظهور ناپلئون، هجوم بربرها

به اروپا، فتح قسطنطنیه بوسیله مسلمین یا شکست مسلمین در آندلس. اینها تاریخ است. اما یک معنای دیگر هم برای تاریخ وجود دارد. و آن اینکه تاریخ عبارت است از یک حقیقت و یک واقعیت علمی که در طول زمان در جریان است و مسیر مخصوصی را طی می‌کند و بر اساس قوانین علمی ثابتی حرکت می‌کند، و این مسیر را انحرافات و تغییراتی که در طول حرکت تاریخ در مسیر زمان اتفاق می‌افتد بوسیله عوامل ثابت و قوانین مشخص علمی تحلیل می‌کند این حقیقت کلی نامش تاریخ است. تاریخ همچنانکه در گذشته دارای قوانین ثابتی در حرکت و تغییر تحولاتش بوده است، در آینده مسیر مشخص و تغییرات و تبدیلات معینی را خواهد داشت و آنوقت انسان اندیشمند در برابر این جریان ثابت و علمی تاریخ باید بکوشد تا مسیر گذشته و آینده آنرا و همچنین قوانین علمی‌ای را که این حرکت را توجیه می‌کند بشناسد و آنگاه بر اساس این شناخت علمی و دقیق حقیقتی بنام تاریخ را برای خود بعنوان یک فرد انسانی و برای جامعه و ملتش و همچنین برای همه انسانها که خواه ناخواه در مسیر تاریخ قرار دارند، برنامه‌ریزی‌ها و حرکت بطرف آینده دلخواه؟ تدوین کند، این معنی دوم تاریخ است. تاریخ در معنی دوم حادثه و واقعه نیست که تولد و زندگی یک فرد را یا فلان کشور و صلح فلان نقطه را شرح دهد. تاریخ در مرحله دوم عبارت است از یک رودخانه که از سرچشمه‌های مبهمش یعنی از آغاز شروع زندگی انسان بر روی زمین، سرچشمه می‌گیرد و این رودخانه بر اساس قوانین مشخص در بستر زمان حرکت می‌کند و به زمان حال میرسد و این حرکتش را از گذشته تا حال بطرف آینده معلوم و مشخص ادامه می‌دهد و آنوقت انسان اگر بتواند در مسیر

که تاریخ گذشته طی کرده است، از نظر فکری و فلسفی دخالت کند و قوانینی که این حرکت تاریخی را بوجود آورده اند و مسیری را که تاریخ در گذشته طی کرده بشناسد. آنوقت خواهد توانست هم زمان حال را بشناسد زیرا زمان حال عبارت است از مسیری که تاریخ به آن رسیده است و زمان حال ساخته تاریخ است. و هم آینسده را بشناسد، چون با توجه به گذشته تاریخ میتوان پیش بینی کرد که این تاریخ بکدام سو در حرکت است و جامعه شرقی، و جامعه ایرانی یا جامعه بشری در آینده بکدام طرف خواهد رفت و چه منازلی را خواهد پیمود، و پس از این پیش بینی است که میتواند در این مسیر دخالت کند، و انسان تاریخ شناس است که میتواند نه تنها خودش، گذشته اش و زمان حالش را بشناسد بلکه میتواند آنچنانکه می پسندد و آروز دارد بگونه ای بر اساس قوانین دقیقی که از تاریخ کشف کرده است آینده خود و جامعه و بشریت زمان خود را پی ببرد. همچنانکه گفتم تاریخ رودخانه ای است که از بی نهایت گذشته، در زندگی انسان در حرکت است و بر اساس قوانین مشخص حرکت میکند. کسی که این رودخانه را بشناسد، میتواند مسیر آینده رودخانه را آنچنانکه می پسندد تعیین کند. بنابراین تاریخ یک مسیر جبری دارد چنانکه هر رودخانه ای یک مسیر جبری دارد این رودخانه ای که از فلان کوه حرکت می کند و در بسترهای مختلف شنی، خاکی، گچی، سنگی وازیستی ها، بلندبها، دره ها و صحراها حرکت میکند، حرکتش تصادفی و بی معنی نیست. بر اساس قوانینی است مشخص و به خصوص مربوط به آب، خاک، ارتفاع، گودی، جنس زمین، جنس آب و عناصری که به این آب در مسیر حرکتش وارد میشود. کسی که این جریانات را بشناسد، میتواند

پیش‌بینی کند که اگر این جریان رود رارها کند و آینه به کدام طرف خواهد رفت و به کدام با تلاق خواهد ریخت یا به کدام دریا یا در - کدام سر زمین شتی فرو خواهد رفت و یا از کدام طرف حرکت خواهد کرد . پس اگر انسان این مسیر رود خانه را بشناسد و همه قوانین مربوط به آب ، خاک ، بستر رود خانه و حرکت آب بر روی زمین را بفهمد ، میتواند مسیر آینه رود خانه را تغییر بدهد و این رود را که جبراً به طرف شنزار ، ریگزار ، نم‌گزار یا باتلاق می‌رود بر اساس قوانین علمی و تکنیکی که زائیده این علم هست - میتواند رود خانه را بطرف سرزمین‌هایی هدایت کند که بجای گند زدائی برکود و نابودی از مزرعه‌های سبز و خرم بگذرد و آنوقت انسان میتواند مسیر جبری تاریخ را که اگر رهاش کنیم به آن طرف می‌رود - به وسیله علم در اختیار خود قرار بدهد و - هدایت کند ، اینست که "تیسورمند" کتابی دارد بنام "نگاهی به تاریخ فردا" . این اصطلاح برای انسانی که با تاریخ به معنای دیروز آشناست اصلاً فاقد معنی است . نگاهی به تاریخ فردا ، بنابراین تاریخ بمعنای گذشته نگاری ، نقالی حوادث گذشته که دیگر آن حادثه‌ها نیست و اثری هم ندارد - نیست ، بمعنای نبش قبر هم نیست ، بمعنای غیبت مرده‌ها نیست ، بمعنای گفتگو از حوادثی که دیگر هیچ تکرار نمیشود شناختنش هیچ تاثیری روی زندگی انسان امروز و فردا ندارد ، نیست ، تاریخ به معنای علم شدن انسان است . یعنی چه ؟ این سخن را از مجموعه مکتبهای فلسفی تاریخ شناسی در سه قرن اخیر استنباط کرده‌ام .

تاریخ به معنای امروزیش گذشته شناسی نیست بلکه بمعنای بررسی صیوررت انسان است . انسان یک وجود عینی تمام ساخته شده و تحقق پیدا کرده کامل در گذشته نیست که همین جور نسلها پشت

سر هم تکرار نسلهای پیش باشند . انسان در گذشته یک موجود  
 شبیه به حیوان بود . تاریخ واقعی را نگاه می‌کنیم یعنی انسان بدوی  
 و وحشی دورهٔ وحشیگری را . این انسان بالفعل فاقد همه فضیلتها،  
 کمالات، ارزش‌های معدنوی و استعداد های بارزی که انسان را اشرف  
 همهٔ کاینات میکرد ، بوده است . گرچه بالا استعداد همه را داشته  
 ولی نداشته است ، میتوانست داشته باشد . بنابراین تعریف انسان  
 میشود حیوانی که در گذشته پدید آمد و استعداد آنرا دانست که از  
 همهٔ کاینات برتر، کاملتر، شریفتر و نزدیکتر به خداوند بشود، خلیفهٔ  
 خداوند بشود به نص قرآن . انسانی بشود که روح خداوند را دارد  
 . یک همچون عظمتی برای وجود انسانی کدام انسان است ؟ انسانی  
 که در گذشته می‌بینیم بینهایت شبیه به حیوان بود و همهٔ تلاشش خوردن  
 ، خوابیدن ، و پوشاک است و جنگ با دیگران برای بقا ، بقای حیوانی .  
 بنابراین انسان تمام آن استعدادها را دارد ولی هنوز در او تحقق  
 پیدا نکرده است . چگونه تحقق پیدا می‌کند ؟ چگونه آن انسانی که  
 در قرآن یاد شده ، شکل میگیرد و واقعیت پیدا میکند ، یعنی چگونه  
 این کودکی که شبیه به حیوان است ( مثل کوندانسانی که در آغاز —  
 تولدش یک حیوان است و فقط آنچه که او را از حیوانات دیگر برتر  
 میکند ، استعداد انسان شدن است نه انسان بودن . انسان گذشته  
 هم چنین چیزی بود ) چگونه این استعداد های عظیم ماوراءطبیعی و  
 اینهمه فضیلت‌هایی را که همهٔ کاینات ، زمین و آسمان ندارند و انسان  
 دارد دل‌او تحقق پیدا میکند و انسان میشود ؟ فلاسفهٔ جدید معتقد  
 ند که آنچه انسان را از صورت یک حیوان به شکل یک موجود ماوراء —  
 طبیعی انسانی که دارای آگاهی اراده ، قدرت اختیار و انتخاب و قدر

خالقیت میکند (همینهاست معانی روح خداوند را در خود داشتن و اسماء را از خداوند آموختن) آن عاملی که انسان حیوان نما را در طول زمان تبدیل به انسان کنونی میکند که تا این حد تکامل یافته و در آینه دور تبدیل به آن انسان ایدآلی که اشرف از همه موجودات عالم وجود مادی میشود - تاریخ است. بنابراین تاریخ عبارت از مطالعه کیفیت تبدیل این حیوان به نوع برتر یعنی انسان و بدین ترتیب می‌بینیم که تاریخ یعنی کاملاً انقلابی و غیر قابل مقایسه با معنی گذشته و ابتدائی‌اش پیدا میکند.

بنابراین بررسی تاریخ بمعنای بررسی اسناد و نسخه‌های خطی و کتیبه‌های سنگی برای پی بردن بیک حادثه یا شناختن یک قهرمان در گذشته و یا آشنائی با جنگی که در سه هزار سال پیش تصادم کرده نیست. تاریخ بمعنای بررسی طول زمان و دوره‌های متناوبی است که انسان در این دوره‌ها و در این طول زمان شده است. یعنی تکوین پیدا کرده است. سارتر و اغلب اگزیستانسیالیستها یک سخنی دارند که با سخن ملاصدراى خودمان خیلی شبیه است و با یک نوع نگرش دیگر با انسانی که از قرآن استنباط میشود کرد - که من در - فرصتهای آینده مفصل خواهم گفت که چیست - انسان بر خلاف حیوانات دیگر است. اگزیستانسیالیستها می‌گویند حیوانات یا موجودات دیگر اول خصوصیاتشان و همه صفاتشان در دهن خالق یا در دهن سازنده‌اش تحقق پیدا میکند و بعد یک شیء گیاهی، درختی یا حیوانی میشود که وجود دارد با این صفات، درست مثل یک نجار اول که میخواهد یک میز بسازد، این میز هنوز وجود ندارد. اما خصوصیات این میز مثل رنگ، عرض و طول و کارهاییکه میشود بوسیله این میز

انجام داد مثل نشستن ، غذا خوردن ، مطالعه کردن ، پذیرائی کردن ، همه اینها در ذهن نجار است . بعد تیشه ، اره و چوب و فلز بر میدارد تا به آن ماهیتها ، صفتها ، چگونگیها وجود خارج دهد . یعنی اول در ذهن نجار صفات این شیء پیدا شده بعد آن شیء در خارج وجود پیدا میکند . حیوانات و گیاهان همینطورند ، درخت گردو از وقتی که وجود پیدا کرده درخت گردو بوده ، با این شکل ، جنس ، شاخهها و میوههای مخصوص . سیصد هزار سال هم که بگذرد ، درخت گردو عبارت از همین درخت با این خصوصیات و احتیاجات و با این شکل زندگی ، با این عمر و با این میوه . در تاریخ علوم طبیعی مینویسند که : در آفریقا موریانه شناسان بزرگ خانههایی را دیدند که از ۱۵- هزار سال پیش که موریانهها در آفریقای مرکزی ساختهاند و این خانهها در مدت پانزده هزار سال هنوز سالم مانده چون از لعاب دهانشان میسازند و بقدری مستحکم است که هنوز بتون آرمه جنس را از نظر مستحکم بودن به این استحکام نمیتواند بسازد . برای اینکه پانزده هزار سال زیر باران ، طوفان ، آفتاب و حوادث سالم مانده ، امروز موریانهها خانههایی میسازند که کوچکترین تغییری از نظر کیفیت و وضع و شکل ساختمان و نقشه با ساختمانهای که پانزده هزار سال پیش میساختهاند فرق ندارد . این فرق نداشتن یعنی چه ؟ یعنی اینکه موریانه ۱۵ هزار سال پیش با موریانه الآن فرق نکرده زیرا موریانه حیوانی است با این صفات ، با این شکل زندگی ، که همواره چنین خواهد بود . اما انسان اینجور نیست . انسان یک وجودی است فاقد صفات و یا لااقل فاقد صفات انسانی شبیه به حیوانات ولی این وجود در طول زمان تحقق پیدا میکند یعنی صفات عالی در او بوجو

می‌آید که در طول زمان مرتبا تکامل پیدا میکند و این تکامل هرگز  
حدی در زندگی طبیعی ندارد. بنابراین انسان، یک موجودی است  
بی ماهیت، انسان، که در طول تاریخ بی تعیین خویش، تحقق انسانی  
می‌یابد، یعنی، صفات تازه در حال تکامل انسانی پیدا میکند. این  
است که تعریف انسان به نهایت مشکل است و تا کنون هیچ عالم و  
فیلسوفی از انسان یک تعریف جامع و کامل نداده چرا که نمیتواند  
بدهد. انسان سال ۵۰۰۰ هزار دارای صفات، قدرت و هوش، و  
ماهیت‌هایی خواهد بود که انسان امروز ندارد غیر از آنکه صفاتی را که  
امروز داراست در حد خاص، از سه هزار سال پیش، بگونه‌ای تغییرو  
تکامل پیدا خواهد کرد که هیچ شباهتی با حال نداشته باشد. در  
چند هزار سال پیش پرش انسان بوسیله<sup>۲</sup> تخیل صورت میگرفت یعنی  
حالی پیدا میکرد بعد در گوشه‌ای می‌نشست و خیال میکرد، شاعری  
فیلسوفی یا صوفی بود و خیال میکرد و با تخیل میرفت روی ماه، مریخ و  
توی کهکشانش و امروز با تکنیک میرود. این تکامل آن استعداد اولیه  
اوست. استعداد انسانی که وابسته به زمین نیست، دوست دارد  
توی آسمانها و در هستی پرواز کند. این پرواز از تخیل به صورت  
تکنیک و تحقق درآمده است. این صفتی است که در گذشته هم  
وجود داشته حالا تکامل پیدا کرده، صفات و خصوصیات که در انسان  
امروز وجود دارد، در انسان بدوی هرگز مانندش نبوده است. پس  
اگر بپرسیم انسان چه موجودی است؟ نمی‌توانیم مثل موجودات یا  
اشیاء دیگر برایش تعریف ساده و ثابت بتراشیم که موجودی است  
دارای این صفات. بلکه باید بگوئیم که موجودی است، که صفات  
گوناگونی در طول زمان در او بوجود می‌آید و تکامل پیدا میکند و چون

این صفات همواره در طول زمان در حال زایش و پرورش است ، یعنی انسان الآن یا انیان دیروز یا انسان فردا انسان ثابتی که نمایندهٔ انسان واقعی و حقیقی باشد ، نیست . پس انسان موجودی است در حال شدن ، درست مثل یک فلزی که در کوره هنوز شکل کاملش را نگرفته اما دارد شکل میگیرد . کوره‌ای که انسان در آن شکل میگیرد و بالاخره به شکل نهایی و غایی خودش خواهد رسید ، نامش تاریخ است . بنابراین تاریخ شناسی یعنی انسان شناسی ، یعنی علم تکوین موجودی بنام انسان در طول زمان . بنابراین اگر ما تاریخ را بعنوان یک علم بشناسیم میتوانیم پیش بینی کنیم که انسان فردا چگونه انسانی خواهد بود میتوانیم پیش بینی کنیم که جامعهٔ ما — در گذشته به این شکل تحول پیدا کرده است — اگر تاریخش را بشناسیم میتوانیم بگوئیم که اگر در همین حال بماند در هزار سال دیگر در سال ۳۰۰۰ به چه شکل خواهد بود . حتی در ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر . زیرا بقول امرسون که یکی از فلاسفهٔ تاریخ است " انسان درختی است که ریشه‌اش در اعماق تاریخ است " . من که در اینجا نشستام و شما که در اینجا نشسته‌اید و به سخنان من گوش میدهید ساخته و پرداخته ۴۰ ، ۵۰ یا ۶۰ سال عمر نیستید . اگر من و شما همین ۴۰ ، ۵۰ ، ۶۰ — سال عمری را که داریم در سه هزار سال پیش میداشتیم انسان کنونی نبودیم . اگر ما در دورهٔ جاهلیت بوجود آمده بودیم ، جور دیگر فکر میکردیم و جور دیگر احساس ، غریزه و تجلی غریزه داشتیم . جور دیگر می‌اندیشیدیم و آرزو داشتیم . اما این احساس آرزو ، تمایلات ، رنجها ، امیال و طرز تفکر و استعداد های معنوی و مادی که انسان امروز را ، یعنی ما را ساخته است — استعدادها و خصوصیات است که در

طول تاریخ در ما بوجود آمده است و تاریخ در طول عمر ما در ما نشانده است، دوره‌ای نیست که انسان بوجود می‌آید و شکل می‌گیرد بلکه دوره و فرصتی است که تاریخ تمام انداخته‌های معنوی، اخلاقی و انسانی را در ما ساخته است. ما را براساس انداخته فرهنگی، مذهبی و سیاسی خودش بوجود می‌آورد. اینست که اگر ما در ۲۰۰۰ سال پیش متولد شده بودیم، مسلماً در ۴۰ و ۵۰ سال جور دیگری تربیت میشدیم، چرا که تاریخ در ۲۰۰۰ هزار سال پیش تمام انداخته‌ها، تکاملها و تغییر و تحولها و عناصری را که در این ۲۰۰۰ سال بنام عناصر انسانی ساخته است، فاقد بود و نداشت تا در ما پدید آورد و ما را براساس آن بی‌رورد. چنانکه اگر ۲۰۰۰ سال دیگر هم یک نسلی بوجود آید و ۴۰ یا ۵۰ سال زندگی کند، دارای خصوصیات، خصایص انسانی ویژه‌ای خواهد بود که با ما شبیه نیست زیرا ۲۰۰۰ سال دیگر کار کرده است. بنابراین تاریخ میشود کوره ساختن، پرداختن و تغییر و تبدیل انسان. بنابراین شناختن تاریخ یعنی شناختن کیفیت تکوین، شکل یافتن انسان. عظمتی که تاریخ با این تلقی دارد عظمتی است که می‌بینیم تاریخ را — که در قرن نوزدهم مانده بودند که اصلاً ارزش دارد یا نه و آیا تلف کردن وقت نیست که ما حقایق با ارزش یا بی ارزش را نقالی کنیم که حالا دیگر نیست و به خورد بچه‌ها و دیگران بدهیم و دقت مردم را از حادثه‌ها و واقعیات زندگی موجودشان و آینده‌شان غافل کنیم و به شناختن و نقالی بنویشتن بررسی و تحقیق حوادث پوک شده و مرده بپردازیم، آیا گفتگوازکسانی که دیگر نیستند، از حوادثی که دیگر نیست، گفتگوی بی ارزش و زیان بخشی نیست؟ یک چنین سقوطی که تاریخ در قرن نوزدهم کرد و

درست و تجاهم بود - امروزیشکلی درآمده که تاریخ یعنی یک‌خیمه عظیمی که همه علوم انسانی و حتی علوم طبیعی در زیر آن قرار می‌گیرند زیرا از امرسون می‌پرسند که : "تاریخ چیست؟" می‌گوید : چه چیز تاریخ نیست ؟ با این دید تاریخ میشود علم شناخت من و علم شناخت ما . علمی که نه تنها گذشته را می‌شناسد بلکه علمی که تاریخ فردا را میتواند پیش‌بینی کند . تاریخ دیگر انحصار در بررسی و نقلی حوادث گذشته نیست . به حادثه کار ندارد مگر بعنوان مواد و - مصالح کار بلکه یک‌رود ، جریان و حقیقتی است که در ما وجود دارد و در انسان آینده وجود خواهد داشت و انسان آینده براساس این مسیری که تاریخ معین میکند خواهد بود . اما آنچه بنام تاریخ اسلام معرفی شده با این ارزش عظیم تاریخی به قرآن نگاه میکنیم . می‌بینیم بیش از همه رشته‌های علوم ، در علوم انسانی ، به تاریخ توجه دارد . در قرآن روی دو نکته از نظر علمی تکیه میکند . برای شناختن خداوند روی آیات تکیه میشود . آیات یعنی فنومن های طبیعی و مادی و - قوانین مربوط به روابط میان پدیده‌ها و میان اشیاء طبیعت ، خورشید ، زمین ، آسمان ، زمستان ، شب و روز ، اینها آیات هستند . تفکر در این پدیده‌ها راه شناختن خداوند است . تفکر راه شناخت خداوند نیست تفکر در پدیده‌های عینی و ساختمان طبیعت ، راه شناخت خداوند است . آجوری که قرآن تکیه میکند ، از نظر شناخت انسان و جامعه انسانی توجه و تکیه فراوان روی تاریخ است ، آنها هم به جه شدت .

افلا یسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه الذین اساء السوء

فلا یسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین .

سوره‌های قرآن را می‌توانید بروید از روی کشف الآیات نگاه کنید . این نه علم معقول می‌خواهد و نه منقول . سوره‌های قرآن را که اسم گذاری شده نگاه کنید . آنهایی که انتخاب شده برای این سوره ها خیلی معنی دار است هر نویسنده‌ای اسمهایی که برای فصل‌های کتابش تعیین میکند ، نشان دهنده کیفیت ، ذوق و سلیقه و تفکرش است . آدمهایی که اسمهایی برای بچه‌هاشان انتخاب میکنند ، آن اسمها نشان دهنده تیپ و طرز تفکرشان است . این اسمها را نگاه کنید و بر حسب نوع تقسیم کنید و ببینید که چقدر آن مربوط به امور عبادی ، اقتصادی ، افراد و اشخاص ، طبقات و سائل عقلی و علمی است و تا چه حدش مربوط به تاریخ است .

" ژول لایبوم " آیات را از لحاظ موضوع تقسیم بندی کرده است . اکثریت آیات قرآن به نسبت سایر مطالب مربوط به تاریخ است . این همه توجهی که در سراسر قرآن نسبت به گذشته است داستان پیامبران ، توجه به اقوام گذشته مثل عاد و ثمود و بنی اسرائیل ، روم ، مجوس ، یعنی توجه به تاریخ ، توجه انسان امروز به تاریخ ، توجه شدید به مکتبها و جریاناتی که در گذشته بوده ، توجه شدید و مکرر به اینکه علل بدبختی اقوام را بنگریم . علل پیروزی مکتبهای حق را ببینیم . چرا؟ برای اینکه با توجه به علل انحطاط و ارتقاء اقوام گذشته است که می‌توانید قوانین علمی تاریخ را استنباط کنید و بوسیله این قوانین با عوامل انحطاط جامعه کنونی‌تان مبارزه کنید . بطور عالمانه و از این قوانین استفاده کنید تا عوامل ارتقاء جامعه بشری را بشناسید و در جامعه خود بکار برید و از سر نوشت اقوامی که بخود ستم کردند به اصطلاح خود قرآن عبرت بگیرید و از تکرار آن خود داری کنید تا به

سرنوشت آنان دچار نشوید . می بینیک که توجه قرآن به تاریخ ، به معنای قدیمیش نیست که فقط شناختن حادثه باشد و مورخ به خودش باد کند که من هیچ کتابی ، حادثه‌ای و شخصی نیست که در دوره<sup>۴</sup> - فلان شناسم و از زیر چشم من رد نشده باشد . هیچ نسخه خطی در عالم نیست که مربوط به فلان موضوع باشد و من ندیده باشم . این تفاخرهای بی ارزش که مربوط به مورخان قدیمی بود . به این مفهوم تا تاریخ را نگاه نمی کند . حتی هدف نگرش و تکیه به تاریخ را صاف و روشن میگوید و متدش را هم نشتن میدهد - متد تاریخ نگاری در قرآن اینجور نیست که محقق مثل فلاسفه<sup>۵</sup> قرن نوزدهم بنشیند و راجع به تاریخ ببافد ، میگوید برو روی زمین را بگرد ببین ، یعنی متد مشاهده عینی حتی برای تاریخ که غالباً میگویند یک بحث فلسفی است بلکه درست یک بحث علمی و تحقیقی مثل فیزیک و شیمی است - میگوید که فقط در شناختن یک حادثه در گذشته مان بلکه آن یک ماده و - مقدمه‌ای باشد برای استنباط و استخراج یک اصل علمی تا از آن برای وضع و ساختمان آینده‌ات کمک بگیری .

فانظروا کیف كان عاقبه الذين اساء السوء

فانظروا كيف كان عاقبه الذين من قبل

و در یک تحقیق ساده در حدود ۱۲۰ معنی از نام سوره‌ها بدست آمد که پس از تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری آمار تقریبی زیر بدست آمد . چون آنچه را در شمار مسائل اجتماعی و سیاسی است میتوان مربوط به تاریخ نیز تلقی کرد . اگر این دو طبقه را در یک ستون جمع کنیم ، بزرگترین عدد را مسائل مربوط به زندگی اجتماعی ، گروهها ، جناحها و روابط انسانی در جامعه‌های بشری خواهد داشت

یعنی قرآن بیش از همه به جامعه و تاریخ توجه دارد . این تنها کتابی است از کتب مذهبی که بیش از همه حتی بیش از کتب اخلاقی ، فلسفی ، ادبی و اجتماعی و ایدئولوژیک غیر مذهبی توجه شدید و عظیم به طبیعت و پدیده‌های طبیعی دارد . لذا از شما میخواهم که قرآن را کتابی ساده فرض کنید و محققانه بکوشید تا به این دنیای بسته راه بگشائید .

× × ×

پایان





شماره ثبت ۶۴  
۵۴/۸/۲۱

قیمت ۳۵ ریال